

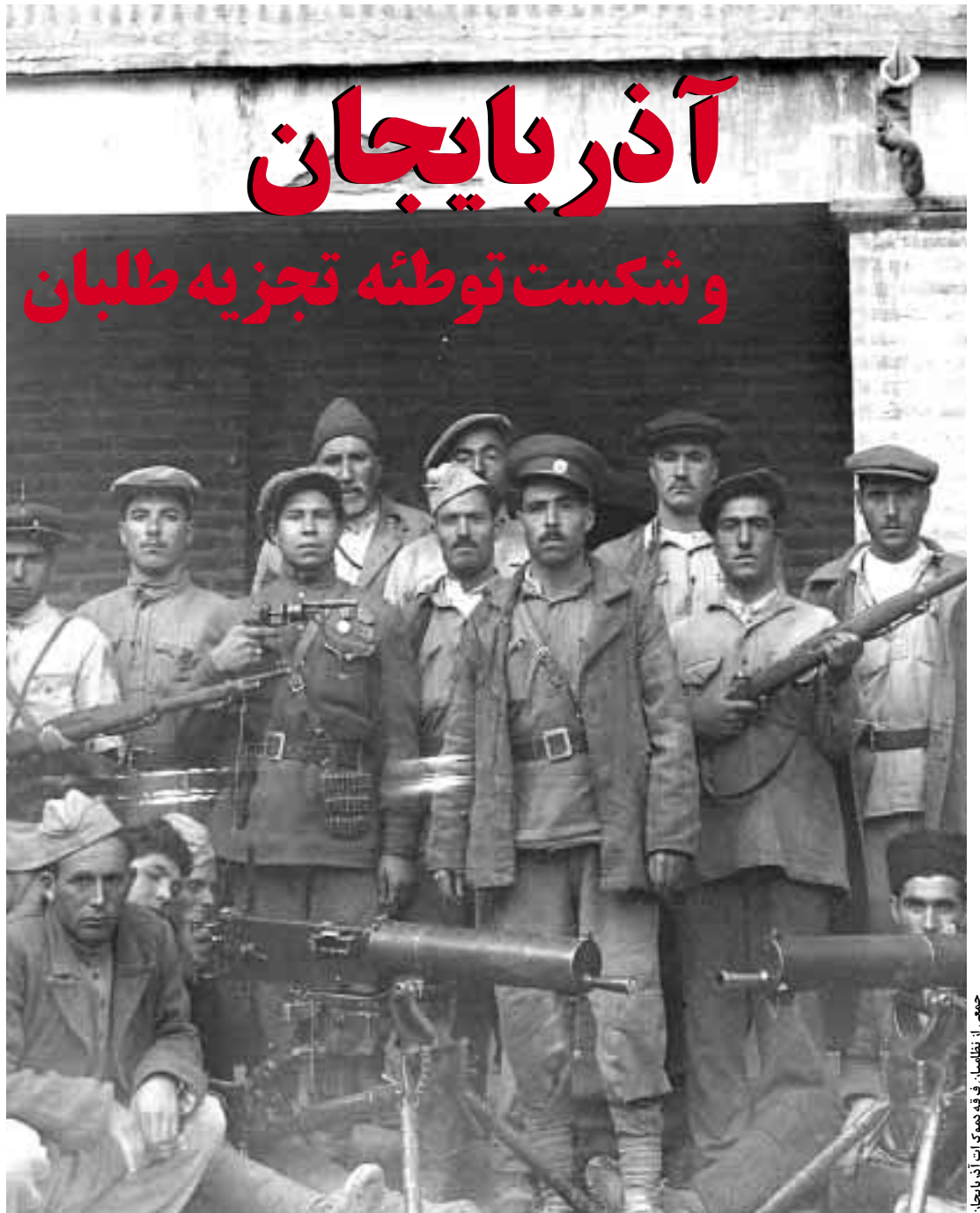


بازخوانی یک پرونده: فرقه دموکرات

ایران در منطقه استراتژیک خاورمیانه موقعیتی ویژه دارد و در طول تاریخ، این امر، توجه بیگانگان را به خود جلب کرده و رقابت و رفاقت شوم آنان حوادث تلخی را بر این ملت تحمیل ساخته که از آن جمله، اشغال کشور در جریان جنگ جهانی دوم است.

سالهای سخت اشغال تا پایان جنگ سپری شد اما پس از جنگ، گویی ارتش سرخ قصد خروج از ایران را نداشت. خاطرات تلخ ملت از این زد و بندهای روس و انگلیس درباره سرزمین و استقلال ایران نگرانی آنها را تشدید می‌کرد. قرارداد ۱۹۰۷، قرارداد ۱۹۱۵ و قرارداد ۱۹۱۹ واژه‌هایی بود که در فرهنگ سیاسی معاصر ایران تجزیه و نابودی استقلال و تمامیت ارضی ایران را تداعی می‌کرد و اینک در ۱۳۲۴ شمسی عاملان همان قراردادهای با قدرت در ایران حضور داشتند. آذربایجان عزیز به واسطه تحریکات شوروی اشغالگر دستخوش ناآرامی و تجزیه‌طلبی عوامل حزب توده و فرقه دموکرات شده بود که علنا با متجاوزان روسی پیوند و ارتباط داشتند. جنوب ایران نیز دستخوش تحریکات قوای انگلیسی بود که از دیرباز به آن خطه زرخیز چشم طمع دوخته بودند. گرگ جوان و تازه به دوران رسیده‌ای به نام آمریکا هم که تا آن زمان حضور در ایران را چند بار امتحان کرده و به واسطه جنگ، او نیز به زمره اشغالگران پیوسته بود، بی‌طمع نبود و در نتیجه همه چیز برای نابودی کشور ما فراهم آمده بود. اشغالگران شوروی که غیر از اراده الهی و خواست ملت غیور ایران همه چیز را پیش‌بینی کرده بودند، عملاً آذربایجان و سپس کردستان را از ایران جدا ساختند و لندن نیز برای تثبیت سلطه خود بر جنوب، بر این تجاوز مهر تایید می‌زد. اما مشیت الهی بر نابودی این سرزمین قرار نگرفته بود. طرح مدبرانه یک روحانی مجاهد (آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی) مبنی بر ایجاد اختلاف بین اشغالگران و ترساندن روباه پیر و حیله‌گر (انگلیس متجاوز) از این که جنوب ایران دستخوش ناآرامی‌های گسترده شود در کنار اتفاقاتی نظیر سوگواری محرم و عاشورای ۱۳۲۵ شمسی و درگذشت آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی (که برپایی مجالس باشکوه مربوط به این دو واقعه بزرگ جوششی از وحدت ملی ایرانیان را حول اسلام، ایران و مرجعیت شیعه به نمایش گذاشت و نقشه شوم غارتگران بین‌المللی برای نابودی ایران را عقیم گذاشت.

در این شرایط استالین که چاره‌ای جز ترک ایران نداشت، به امید دستیابی به نفت شمال، همه یادی فرقه دموکرات را خلع سلاح و آنها را تنها و بی‌پناه به امان لنین! رها کرد و رفت. این اقدام به همه کسانی که در آرزوهای واهی خویش چشم امید به آن سوی مرزهای شرف و اعتقاد دارند، نشان داد که با طناب بیگانه نباید به چاه رفت و استعمارگران، اربابانی قابل اعتماد و اتکا نیستند و در روز واقعه به هیچ کس حتی به نزدیک‌ترین متحدان خویش نیز رحم نمی‌کنند. واقعه آذربایجان، این نکته را نیز به نمایش گذارد که مملکت امام زمان ^ع را همواره دستی غیبی، حمایت می‌کند و همان دست، ضامن بقا و حفظ استقلال آن است و در این مسیر توطئه‌های قومیت‌گرایانه در مناطق مختلف و همچنین اقدامات مذبحخانه‌ای که هر روز به رنگی رخ می‌نماید (همچون تعبیر معجول خلیج عربی (!) در نقشه چاپ شده از سوی موسسه نشنال جئوگرافیک و اقدام گوگل در توصیف آذربایجان ایران به آذربایجان جنوبی!) هرگز راه به جایی نخواهد برد. اکنون و در آستانه سالروز رهایی آذربایجان عزیز و ایران بزرگ از چنگال توطئه‌های خانمانسوز و استقلال‌شکن بیگانگان، با شما عزیزان به مرور این واقعه مهم می‌پردازیم. «ایام» افتخار دارد که در راستای نهضت تولید علم و نظریه‌پردازی با ارائه نظریه‌ای نو در خصوص واقعه آذربایجان، حوزه تازه‌ای را در مباحث تاریخ معاصر ایران ایجاد می‌کند، امیدواریم این روزنه‌ای باشد برای طرح مباحث و نظریات جدید در این عرصه. سربلندی ایران عزیز و شما هموطنان بزرگوار را از درگاه خداوند خواهیم و منتظر الطاف شما هستیم.



آذربایجان

و شکست توطئه تجزیه طلبان

جمعی از نظامیان فرقه دموکرات آذربایجان

www.ayamonline.ir
شماره ۹
آذر ۱۳۸۵ صفحه ۱۶

شاید: ISSN 1735-3785
کلید عنوان: Ayyām (Tīhrān)

- **ناگفته‌های اشغال و رهایی آذربایجان**
- ۲ / طلیعه
- **چون خون آذربایجان دارم...**
- ۴ / گفتگوی محمد مسعود با آیت‌الله لنکرانی
- **اشغالگر**
- ۶ / نقش‌ها
- **دولت مستعجل**
- ۸ / عکاس باشی
- **آذربایجان دوباره لبخند می‌زند**
- ۹ / پرسه
- **غائله آذربایجان**
- ۱۱ / کتابخانه تخصصی
- **حتی حسین علام به سیدالشهدا...**
- ۱۲ / خاطرات
- **چرا مرا تبعید کردند؟!**
- ۱۴ / نهبانخانه
- **آقای پیشه‌وری کاش دستم شکسته بود**
- ۱۶ / ایستگاه آخر



حجت‌الاسلام دکتر علی ابوالحسنی (منذر)

آیا در جریان رهایی آذربایجان وعده‌های قوام‌السلطنه موجب خروج ارتش سرخ از آذربایجان شد یا اولتیماتوم ترومن رئیس‌جمهوری آمریکا به استالین رهبر شوروی سابق؟
آیا واقعه آذربایجان صرفاً با تحركات قوام و ترومن خاتمه یافت یا بحران مزبور و فرآیند رفع آن «چهره‌ای در زیر دارد، آنچه در بالاستی؟»
آیا می‌توان فرضیه‌های دیگری را نیز در جریان اشغال و نجات آذربایجان تصور نمود؟ آیا مطالبی از وقایع پشت پرده وجود دارد که ناکفته مانده باشد؟
پیرامون نقش قوام‌السلطنه و اولتیماتوم ترومن، سخن بسیار گفته شده. مقاله حاضر می‌کوشد، نقی به اسرار نهان این واقعه پیچیده و بغرنج تاریخی زده و میدان را برای تامل بیشتر محققان باز کند.

اشغال آذربایجان توسط ارتش سرخ و تشکیل حکومت خودمختار در آن، از سوی فرقه دموکرات آذربایجان (به ریاست پیشه‌وری) با حمایت صریح شوروی در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۵، یکی از حوادث مهم و عبرت‌انگیز تاریخ است که پیرامون آن، کتب و مقالات بسیاری نگارش یافته ولی دفتر بحث، همچنان صفحات سفید، بسیار دارد. تلقی بسیاری از افراد، آن است که حل این بحران، به دست قوام‌السلطنه (نخست وزیر وقت ایران) صورت گرفت و او بود که با بازی هنرمندانه‌اش، سر استالین کلاه گذاشت و حریف را در شطرنج سیاست مات

ساخت. اما نظریه دیگری وجود دارد که قوام را نه تنها منجی ایران در این بحران نمی‌داند بلکه به نحوی همدست و شریک جرم مسببان آن نیز می‌شمارد. از جمله صاحبان این نظریه، آیت الله حاج شیخ حسین لنگرانی، مشهور به مرد دین و سیاست، می‌باشد که اتفاقاً خود، از صحنه گردانان حوادث آن روزگار بوده است.

لنگرانی، از وکلای فعال مجلس ۱۴ است که در روی کار آمدن قوام و چینش کابینه‌اش (بهمن ۲۴) نقش داشت و در مذاکرات پیشه‌وری (صدر فرقه دموکرات) در بهار ۲۵ دولت قوام، به عنوان نماینده دولت حاضر بود. وی در دوران اشغال آذربایجان، برای رفع این غائله تلاشها داشت و در این راه، از جمله می‌کوشید از تضاد آمریکا و انگلیس با روسیه بهره جوید. در همین راستا نیز در مرداد ۲۵ از سوی قوام، به کرمان تبعید شد و پس از بازگشت از تبعید هم در برکناری قوام از قدرت (۱۳۲۶) ایفای نقش کرد. چنین کسی قاعدتاً باید حرفهای زیادی درباره لایه‌های پنهان آن برهه حساس از تاریخ داشته باشد.

لنگرانی نسبت به قوام و بویژه دستیارش (مظفر فیروز) دیدگاهی شدیداً منفی داشت. قوام را سیاستمداری مستبد، کژ اندیش و دارای اشتباهات فاحش و مکرر در سیاست داخلی و خارجی می‌شمرد و مظفر فیروز را عامل انگلیسی‌ها در دستگاه روسها قلمداد می‌کرد. وی معتقد بود که غائله آذربایجان بتدریج ابعادی وسیعتر یافته و تا مرز تجدید قرارداد ۱۹۰۷ تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس پیش رفته بود. طراح اصلی این سناریو نیز انگلیسی‌ها بوده و سخنرانی مزورانه و تحریک‌آمیز بوین، وزیر خارجه بریتانیا، در مجلس عوام لندن (اسفند ۲۴) که متعاقب تشکیل کمیسیون سه جانبه در مسکو (دی ۲۴) صورت گرفت، جلوه بارز این امر بود. لنگرانی (برخلاف تحلیل مثبتی که نوعاً نسبت به عملکرد قوام در قضیه نجات آذربایجان ابراز می‌شود) قوام را، بویژه

مزبور در اصل، از آن وزیر خارجه لندن (بوین) بود. تلقی رجال دلسوز کشورمان از آن کمیسیون، نابودی استقلال ایران و سلطه استعمار بر این کشور بود.

روی این امر دکتر مصدق در ۱۹ دی علیه پیشنهاد تشکیل کمیسیون سه جانبه (که به درستی از آن با عنوان «کمیسیون قیمومت» یاد می‌شد) در مجلس سخنرانی کرد و از حکیمی بابت قبول ضمنی این پیشنهاد انتقاد نمود. اکثریت «انگلو فیل» مجلس می‌خواست با انداختن مجلس از

در اوایل امر، به نحوی شریک صحنه گردانان سناریوی تجزیه ایران می‌انگاشت و نقش او و مظفر فیروز را (به نوعی) مشابه نقش وثوق الدوله (برادر قوام) و نصرت الدوله فیروز (پدر مظفر فیروز) در قرارداد ۱۹۱۹ ارزیابی می‌کرد. وی در یادداشتها و نیز مصاحبه منتشر نشده‌اش با محمد مسعود، به این مطالب اشاره دارد. همچنین در گزارش ساواک از اظهارات لنگرانی در جلسه با جمعی از روحانیون مبارز تهران (از جمله: شهید آیت الله سعیدی) مورخ ۲۰ اسفند ۱۳۴۷، می‌خوانیم که: لنگرانی، ضمن رد کردن «اتکاء» به بیگانگان، «انتفاع» رندانه از آنها را برای پیشبرد مصالح ایران روا دانست و افزود: «مسلمانان باید (از شرق و غرب) استفاده کنند و سواری ندهند... در این موقع سعیدی گفت مثل قوام السلطنه که کلاه سر روسها گذاشت. آقای لنگرانی از این صحبت برآشفت و گفت: من کلاه سر روسها گذاشتم، قوام خائن بود، در نقشه تجزیه ایران به قوام قول داده بودند در قسمت مرکزی رئیس جمهور بشود، من چند شب نخوابیدم تا کار خودم را کردم، سعیدی گفت پس شاه باید از شما قدردانی کند، جواب داد هدف من بالاتر از آن است. من برای وطنم این کار را کردم و افتخار هم می‌کنم که ثابت ماندم. چند مرتبه روسها حاضر شدند برای من هواپیمای اختصاصی بفرستند که به مسکو بروم ولی هر بار به بهانه‌ای رد کردم...»^۱

کمیسیون سه جانبه

۲۹ آذر ۲۴ کنفرانس ثلاث در مسکو با شرکت وزرای خارجه انگلیس (بوین)، روسیه (مولوتف) و آمریکا (برنس) برگزار شد. این زمان، ابراهیم حکیمی (فراماسون مشهور) نخست وزیر ایران بود. کنفرانس در پایان، به دولت ایران پیشنهاد داد کمیسینی سه جانبه از سوی دول روس و انگلیس و آمریکا در تهران به مدت ۲۵ سال تشکیل و به کار نظارت بر اجرای قوانین و اصول مشروطه و استقرار آرامش و رفع ناراضیها در ایران بپردازد. پیشنهاد

”

لنگرانی اعتقاد داشت

که غائله آذربایجان بتدریج

ابعادی وسیعتر یافته

و تا مرز تجدید قرارداد ۱۹۰۷

(تجزیه ایران به مناطق نفوذ

روس و انگلیس)

پیش رفته بود.

او طراح اصلی این سناریو را

نیز انگلیسی‌ها می‌دانست

“

اکثریت، مانع سخنرانی وی شود که آیت الله لنگرانی به کمک وی آمد و با فریاد اعتراض، ترفندشان را بهم زد. ۲۶ دی حکیمی از شوروی به شورای امنیت شکایت برد. وی، همچنین، عزم سفر به مسکو و گفتگو با روسها را داشت که آنها نپذیرفتند و بحران ناشی از این امر، به استعفای وی

بازخوانی پرونده بحران آذربایجان، نهضت فارس و نقش قوام‌السلطنه

ناگفته‌های اشغال و رهایی آذربایجان



از نخست وزیری انجامید. ۷ بهمن ۱۳۲۴ فرمان نخست وزیری قوام از سوی شاه صادر شد و او زمام اداره کشور بحران زده ایران را در دست گرفت و در ۱۲ بهمن مظفر فیروز - عنصر مرموزی که برخی از صاحب نظران سیاسی، وی را جاسوس لندن می‌انگاشتند - به ریاست تبلیغات و معاونت سیاسی نخست‌وزیر منصوب گشت.

۲۹ بهمن قوام به مسکو رفت و به مذاکره با روسها پرداخت. در آستانه سفر او، لنگرانی در برابر مجلس خطاب به مردمی که به نفع وی و قوام و نمایندگان مبارز مجلس ابراز احساسات می‌کردند گفت: علاوه بر «پشتیبانی» از قوام و دولت او، «باید در کار او نظارت هم بکنید و اعمال دولت را کنترل بنمایید. باید حرکات ملی را مراقبت کرد و نباید به دنبال شخص برویم. باید برای آزادی و استقلال ایران عزیزمان فداکاری کنیم، زنده باد آزادی». همدار لنگرانی در جراید وقت همچون «ایران ما» درج گردید.

اوایل اسفند اعلامیه خبرگزاری شوروی مبنی بر تعویق تخلیه آذربایجان از ارتش سرخ تا مدت نامعلوم انتشار یافت و نگرانیها آفرید. ۲ اسفند (۲۱ فوریه ۱۹۴۶) بوین. در مجلس عوام انگلستان نطق مهمی ایراد کرد که در آن، ضمن اشاره به سابقه اتحاد روس و انگلیس در قرارداد ۱۹۰۷ (تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس) و لزوم ادامه آن سیاست در ایران، از گفتگوی نمایندگان سه دولت در کنفرانس ۳ جانبه مسکو پیرامون نفت و نیز تکرر زبان و قومیتها در ایران، و طرح مساله کمیسیون سه جانبه (قیمومت) یاد و تلویحا از غائله آذربایجان و کردستان دفاع شده بود. نطق مزبور، نشان از همدستی لندن و مسکو در تجزیه ایران داشت. انگلیس، همچنین، در آن مقطع تلاش می‌کرد شکایت ایران علیه روسها در شورای امنیت سازمان ملل مطرح نشود. این اقدامات، برای صاحب نظران تیزبین داخلی و خارجی (از جمله: جرج آلن و کایلر یانگ، برترب: سفیر و وابسته مطبوعاتی سفارت امریکا در تهران) این تصور را جدا پیش آورده بود که لندن در راستای تجدید قرارداد ۱۹۰۷ با روسیه گام برمی‌دارد.

۱۱ اسفند، موعد خروج قشون متفقین از ایران فرارسید اما روسها به تعهدشان عمل نکردند و این امر (همراه دیگر عوامل) بحران آذربایجان را به اوج رساند.

۱۶ اسفند قوام از مسکو به تهران بازگشت و در ۲۱ اسفند گزارش سفر را به مجلس ارائه داد و همان روز عمر مجلس ۱۴ نیز پایان یافت و (به قول دکتر مصدق) دوران خطر زای «فترت» در ایران فرارسید. ۲۵ اسفند شکایت ایران از مداخلات ارتش سرخ مجددا توسط حسین علاء در شورای امنیت مطرح شد. ۲۹ اسفند سادچیکف (سفیر شوروی) وارد تهران شد و ۳ فروردین ۲۵ مذاکرات قوام با وی آغاز و در پی آن، مقاله‌نامه قوام - سادچیکف مبنی بر: تخلیه ایران از قوای شوروی تا ۱۹ اردیبهشت ۲۵، تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی برای اکتشاف و استخراج نفت در شمال ایران و نیز حل و فصل مسالمت‌آمیز غائله آذربایجان، امضا گشت. ۲۵ فروردین سادچیکف به قوام، قول و اطمینان داد که ارتش سرخ تا ۱۶ اردیبهشت کاملا از ایران خارج می‌شود. روز بعد قوام (با پافشاری شدید مظفر فیروز) به حسین علاء دستور داد که شکایت ایران (برضد شوروی) را از شورای امنیت پس گیرد.

۸ اردیبهشت ۲۵ پیشه‌وری همراه هیاتی از تبریز به تهران آمد و در باغ ارباب مهدی (واقع در جوادیه سرخ حصار) اقامت گزید و هیاتی متشکل از مستشارالدوله صادق، شیخ حسین لنگرانی و... از سوی قوام به گفتگو با وی پرداختند.

۱۷ اردیبهشت جرج آلن، سفیر جدید امریکا، وارد تهران شد. ورود او در آن برهه حساس، به گردش چرخ دیپلماسی امریکا در ایران (که بر «جنگ قدرت» با لندن و مسکو استوار بود) سرعت بخشید و این امر فرصتی مناسب برای کوشندگان راه

استقلال و آزادی در کشورمان پیش آورد که از امریکا «به عنوان ایزاری برای ایجاد توازن سیاسی» بهره گرفته و از تضاد منافع آن ابرقدرت با لندن و مسکو به سود ایران سود جویند.

۲۳ اردیبهشت پیشه‌وری و همراهانش - بدون دستاورد مورد نظر - با یک هوپیمای روسی به تبریز بازگشتند. قوام، خود نیز در مذاکرات با پیشه‌وری شرکت داشت ولی ایجاد توافق بین آن دو در مذاکرات - به علل گوناگون، من جمله: تضاد سیاسی قدرتهای خارجی، و سایه سنگین آن بر

تجاوز شوروی به ایران و چراغ سبز لندن



رئیس‌بوتن وزیر خارجه انگلیس

در هنگام اشغال آذربایجان توسط ارتش سرخ و دموکرات‌های وابسته، استعمار بریتانیا نیز (به هدف دستیابی به مقاصد تجاوزکارانه خویش در جنوب ایران) تا مدتها به شیوه‌های گوناگون از سیاست روسیه حمایت می‌کرد. از جمله خواهد این امر، پیشنهاد بوین وزیر خارجه انگلستان در کنفرانس سه جانبه مسکو و نیز اظهارات بعدی او در مجلس عوام انگلیس بود که به نوعی، تجدید قرار داد ۱۹۰۷ تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس در ایران را مطرح می‌ساخت. نطق بوین وزیر خارجه انگلیس در مجلس عوام بدین شرح است:

حالا اجازه می‌خواهم راجع به ایران صحبت بدارم. در این مجلس از من سوال کردند که آیا منافع انگلستان را حفظ خواهیم کرد یا نه؟ در پاسخ اظهار داشتم که من در هر نقطه‌ای که باشم حافظ منافع بریتانیا هستم. اما مساله ایران را من به عنوان رقابتی بین روسیه و خودمان تلقی نمی‌کنم و سعی من بر آن بوده است که از چنین کاری جلوگیری کنم. من اذعان دارم که کیفیت نهضت آذربایجان فکر مرا مشغول داشت.

اگر اظهار من ایجاد سوء تفاهمی نکند می‌خواهم بگویم که این نهضت در ۱۹۰۵ تقریبا در نتیجه اوضاعی که خیلی شبیه اوضاع فعلی بود شروع شد و با آن که من نسبت به فرمان فعلی سوعظنی نداشتم در این فکر بودم که بدانم کیفیت امر از چه قرار است، بخصوص که نمایندگان مطبوعات و اشخاص دیگر را اجازه رفتن به آن سامان نمی‌دادند. به نظر من وقتی که چیزی در پرده اختفا بماند ناچار نقشی در ایجاد تردید و سوءظن ایفا می‌کند و اتفاقا در این مورد هم عینا چنین شده است.

همچنین من بی‌اختیار به فکر گرفتاری‌های سر ادوارد گری در ۱۹۰۷ افتادم و طبیعتا خیال کردم که مبدا سیاستی در جریان تقییب باشد که منجر به اختلاف نظر گردد، در صورتی که به عقیده من هنگامی که حل اختلاف به وسیله مذاکرات ممکن بود ایجاد چنین اختلافات، کاملا بی‌مورد است. بنابراین، وقتی که به مسکو رفتم راجع به این موضوع مذاکراتی به عمل آوردم و تصور می‌کنم نماینده محترمی که اظهار می‌دارد که از لحاظ دموکراسی و آزادی انتخابات و غیره، ایران را نمی‌توان نمونه کامل و بی‌غل و غش دانست کاملا ذیحق است.

قانون اساسی ۷- ۱۹۰۶ ایران هرگز به موقع اجرا گذاشته نشده است و گر نه ایران به شکل دول متحده در می‌آمد. بنابراین چنین حس می‌کردم که موضوع زبان و اقلیت قابل حل بوده باشد و به همین ملاحظه فکر می‌کردم که با همه جنب و جوش و ناراحتی‌های حزب توده و سایر مردمان نیک در ایران، شاید میسر باشد که کمیسیونی مرکب از نمایندگان سه دولت متفق به ایران رفته و با استناد به مواد قانون اساسی ۷- ۱۹۰۶ مسائلی را از قبیل مساله زبان که اهمیت حیاتی دارد، مورد دقت و حل و فصل قرار دهد. در عین حالی که زبان فارسی را به عنوان زبان ملی قبول باید داشت زبان اقلیت‌ها را لحاظ عدم آرامشی که در این کشورها روی می‌دهد نهایت اهمیت را دارد. بعلاوه مساله کردستان نیز در میان بود و نیز نباید این حقیقت را پنهان داشت که در میان تمام این گیر و دارها منافع حیاتی کشورهای متحده امریکا و انگلستان و روسیه شوروی نسبت به موضوع نفت [=نفت] هم که با مسائل دفاعی انگلستان بسیار مربوط است وجود داشت. بنابراین، من پیشنهادهایی برای مراجعه و مطالعه این کمیسیون در نظر گرفتم و آنها را پس از ورود به مسکو تنظیم نمودم و حقیقتا تصور می‌کردم که مورد قبول واقع خواهد شد. در سند مربوطه به طور وضوح اظهار داشتم که در این باب موافقت دولت ایران را جلب نکرده‌ام زیرا فرصت مشاوره با حکومت مزبور برای من دست نداده بود و در این اظهار خود کاملا صادق بودم. من با تشکیل کمیسیون سه دولت به شرط موافقت دولت ایران موافق بودم. وقتی که موضوع موافقت دولت ایران را به میان آوردم اعتراضاتی به این کار شد و در نتیجه آن پیشنهاد من به جایی نرسید. پس از مراجعت دوباره مساعی خود را تجدید کردم ولیکن موفق به جلب موافقت دولت ایران نشدم...

ایران ما، ۱۰ اسفند ۱۳۲۴، صص ۲- ۱، به نقل از اداره مطبوعات سفارت کبرای انگلیس

ایران در لندن و واشنگتن) بود. تلگرافهای تقی‌زاده به علاء (در فاصله فروردین - خرداد ۲۵) حاکی از وضع بغرنج ایران در آن ایام، سستی و وادادگی (سؤال‌انگیز) قوام در برابر روسها و تحکیمات استعماری آنها و فتنه‌جویی و سنگ‌اندازی مظفر فیروز در راه احقاق حق ملت ایران است.^{۱۳} اسناد وزارت خارجه امریکا نیز حاکی است که دولت‌مردان این کشور (و نیز شاه ایران و حسین علاء، طراح شکایت ایران بر ضد شوروی در شورای

امنیت) نسبت به وطنخواهی قوام به تردید افتاده و برایشان این سؤال پیش آمده بود که آیا او با روسها بازی می‌کند یا هوادار آنها و اهداف استعماری آنها است؟^{۱۴} در این اسناد می‌خوانیم که: شاه با والاس موری (سفیر امریکا در ایران) صریحا از این خطر که روسها ممکن است «مقام بالاتری از نخست وزیری» (ریاست جمهوری؟) را به قوام پیشنهاد کنند سخن گفته بود.^{۱۵} به گفته لنگرانی: در آن شرایط سخت، قرارداد ۱۹۰۷ تجزیه ایران به مناطق نفوذ، بین لندن و مسکو تجدید شده و حتی منطقه نفوذ روسیه که در قرارداد ۱۹۰۷ تازنجان پیش‌بینی شده بود، این بار تا قزوین گسترش یافته بود. قرار بود رژیم ایران تبدیل به جمهوری شده، خاندان پهلوی برکنار، و قوام رئیس جمهور شود، و مظفر فیروز هم ناظر سیاسی مشترک از طرف انگلیسی‌ها، با اطلاع روسها، در دستگاه روسها بود. انگلیسی‌ها پسر شیخ خزعل را واداشته بودند در سازمان ملل علیه ایران اقامه دعوا کند که: خوزستان شیخ‌نشین مستقل بوده و پدرم در آنجا مستقلا حکومت می‌کرده و من وارث اویم و ایران هیچ حقی در آنجا ندارد!

در چنین شرایط دشواری، لنگرانی، از یک سو به ایجاد شکاف بین پیشه‌وری و سفیر روسیه در ایران پرداخت و از سوی دیگر طرح «نقشه نهضت جنوب، با حمایت محرمانه شاه و اجرای ناصر قشقایی» را پی افکند.

طرح نهضت جنوب

لنگرانی می‌گفت: برای خنثی ساختن نقشه شوم استعمار، مدتها اندیشیده و نهایتا بدینجا رسیدم که، موافقت لندن با سلطه شوروی بر آذربایجان، طبیعتا مشروط به اجرای جزء دیگر آن نقشه شیطانی، یعنی تحقق سلطه خودشان بر جنوب است، و قاعدتا با ناکام ماندن این جزء از نقشه، لندن (که سهمش را از این خان یغما، بربادرفته می‌بیند) نه تنها دیگر حامی رقیب در غائله آذربایجان نخواهد بود بلکه تمام تلاشش را نیز در جلوگیری از پیروزی نقشه رقیب بکار می‌بندد و در این صورت پیداست که با عدم همراهی بلکه مخالفت انگلیس با تجزیه آذربایجان توسط روسها، بسیار ساده‌تر و سریعتر می‌توان به حل غائله شمال نزدیک شد.

پیرو این اندیشه، لنگرانی از سوابق ارتباط حسنه شاه جوان (در اوایل سلطنت) با خود بهره جست، نیمه شب ۲۱ مرداد ۲۵ به شاه زنگ زده و به دیدار او می‌رود. شاه، متعجب و نگران، انگیزه‌اش را از این ملاقات نابهنگام جویا می‌شود. لنگرانی، ضمن تذکار خطر بزرگی که اینک متوجه استقلال و تمامیت ارضی کشور (و بالتبع: تخت و تاج خود وی) می‌بود، بر لزوم اقدام همگان به ستیز با خطر تجزیه تاکید کرده و می‌افزاید: بایستی در فارس نیز (مشابه غائله آذربایجان) قیامی برپا گردد که به جنوب و غرب ایران سرایت کند؛ قیامی که ظاهرا صورت تمرد از حکومت مرکزی داشته و خواهان خودمختاری مناطق جنوب و... باشد ولی باطنا زمامش در دست عناصری وطنخواه و دارای سوابق ضد انگلیسی بوده و در پشت پرده، دارای حسن ارتباط با مرکز باشد. ارتش مرکزی نیز - که در اختیار شاه است - در عین درگیری ظاهری با سران قیام (برای رد گم کردن ارتباطات و تبنای‌های پشت پرده فیما بین)، از سرکوبی جدی آن خودداری کرده و عملا با آن مماشات کند و با عقب نشینی‌های تاکتیکی، به دفع‌الوقت بگذرانند تا رهبران قیام، جنوب و غرب کشور را بگیرند و در نتیجه انگلیسی‌ها که منطقه نفوذشان را در سیطره مخالفان می‌بینند، از تحقق نقشه پلید خویش در ایران مایوس شده و با نابود دیدن سهمشان در این سناریو، در صدد اخلال در تحقق مقاصد حریف روسی (=الحاق آذربایجان به قفقاز) برآیند و به ما دربرهم‌زدن نقشه مسکو کمک دهند...

ادامه در صفحه ۵



مصاحبه محمد مسعود با آیت الله لنگرانی پیرامون بحران آذربایجان

چون خون آذربایجان را دارم «پارسی» صحبت می‌کنم

نوروز ۱۳۲۵ برای ملت ایران، حوادث تلخی چون اشغال شمال ایران توسط ارتش سرخ و تشدید بحران آذربایجان را به همراه داشت. ۸ اردیبهشت این سال، پیشه‌وری (به عنوان صدر فرقه دمکرات آذربایجان) در رأس یک هیات به دعوت قوام از تبریز وارد تهران شد و مورد پذیرایی مظفر فیروز (معاون سیاسی قوام، و مظنون به وابستگی به انگلیس) قرار گرفت. متعاقب این امر هیاتی بلند پایه متشکل از آیت الله حاج شیخ حسین لنگرانی، فتحعلی ایپکچیان و محمدولی میرزا فرمانفرمایان (به ریاست مستشارالدوله صادق) از سوی دولت برای گفتگو با پیشه‌وری تعیین شد و شب ۱۰ اردیبهشت با او و همراهانش به گفتگو پرداختند. لنگرانی (برای آن که با نقشه تجزیه ایران به اسم ترک و فارس، مخالفت کند) در آغاز نطق خود در آن مجمع گفت: من چون خون آذربایجان را دارم، به زبان پارسی صحبت می‌کنم، و به روزنامه‌نگاران گفت بنویسید به «پارسی»!

در این مقطع، تلاش لنگرانی این بود که با تحریک احساسات ملی و میهنی در پیشه‌وری و یاران وی، گرایش‌های تجزیه طلبانه (= پان ترکیسم و بویژه وابستگی به روسیه کمونیست) را از نهضت آذربایجان بزداید و با «پیوند» بلکه «ادغام» آن حرکت در «کلیت» قیام آزادی خواهانه و عدالت طلبانه ملت ایران، از آن نهضت، به مثابه فرصتی جهت نجات «کل» ایران از فساد و مظالم حکومت مرکزی بهره گیرد. بعدها البته شرایط دیگری پیش آمد ...

در حین مذاکرات مزبور، محمد مسعود (روزنامه‌نگار پرتکاپو و بحث‌انگیز مشهور) طی مصاحبه‌ای که در مرد امروز (ش ۵۴، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۵) درج و منتشر شد، با آیت الله لنگرانی پیرامون مسائل آذربایجان به گفتگو نشست و لنگرانی ضمن انتقاد شدید از عملکرد دولت‌های پس از شهریور ۲۰ و لزوم حل ریشه‌ای غائله آذربایجان از طریق تصفیه هیات حاکمه از عناصر ناصالح و وابسته و اصلاح رویه استبدادی - استعماری دولت مرکزی، و هشدار عواقب سوء ادامه سیاست‌های جاری برای کشور، تاکید کرد: «عقیده من، که کرارا از طرف عناصر صالح مطلع هم تایید شد، این بوده و این است که یک امر واقع شده (قیام آذربایجان) را به نفع تمام ایران و تأمین حاکمیت ملی و بسط عدالت اجتماعی و ریشه کن کردن اوضاع ننگین جاری مورد استفاده قرار دهیم. این است آرزوی من... من صریح می‌گویم هیات‌های خائن و یا سفیه [تهران] نتوانسته‌اند این حقیقت را متوجه شوند که اگر تمام کتابها از اول باید خوانده شود ولی کتاب سیاست از آخر، باید شروع شود... من به شما هنوز هم اطمینان می‌دهم که اگر ایران دارای حکومت ملی عاقلی باشد تمام مشکلات داخلی و خارجی ما رفع خواهد شد...».

سوالات محمد مسعود از لنگرانی، بوضوح نشان از اهتمام وی به حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران داشته و بیانگر نگرانی وی از خدشه دار شدن این دو امر خطیر در بحران آذربایجان است. لنگرانی نیز، مدبرانه و در راستای همان سیاستی که گفتیم، به سوالات وی پاسخ می‌دهد و از بیان مسائلی که طرح آن با مصالح آن روز کشور، و اقتضایات سیاست خارجی، سازگار نیست (به بهانه کسالت!) طفره می‌رود. متن مصاحبه را در ادامه می‌خوانید:

آیا آقای پیشه‌وری و هیات نمایندگان آذربایجان را ملاقات فرموده‌اید؟

بلی، می‌بینم که ملاقاتها غالباً در جراید هم منعکس می‌شود.

آیا این ملاقات رسمی بوده یا دوستانه ایشان را دیدن کرده‌اید؟

در جراید به عناوین مختلف نوشته شده، ولی حقیقت مطلب این است دولت از چند نفر از ماها تقاضا کرده است که با آقایان تماس گرفته و کمک به حل مشکلات نمایم.

آیا می‌توانید تا حدی که میسر است ما را از مذاکرات مطلع نمایید که باعث روشن شدن اذهان گردد؟

متأسفم از این که بیش از آنچه که دولت در اختیار جراید گذاشته باشد، چیزی نمی‌توانم اضافه نمایم.

آیا شما و دوستانتان متوجه هستید که چه مسئولیت سنگینی را عهده دار هستید؟ آیا متوجهید که اطمینان به موفقیت‌های ملی است که مردم، فشار انتظار را تحمل می‌نمایند.

ببخشید، ما و شما در مقابل حوادث واقع شده‌ای قرار داریم و ما متصدی عملی نیستیم تا مسئولیت آن را متوجه ما بدانید، ولی مردمان شرافتمند در هدایت عقل و وجدان، قوای خود را به کار می‌اندازند. ان شاء الله خدا کسانی را که در راه حق و حقیقت مجاهده می‌کنند هدایت خواهد فرمود.

صرف نظر از سمتی که در این تماس و کوشش در رفع مشکلات دارید، عقیده شخصی خودتان راجع به حوادث واقع شده که فوقاً اشاره فرمودید چیست؟

تصور می‌کنم زندگانی من طوری بوده

اوضاع جاری مملکت در همه جا یک نهضت و قیامی را ایجاد می‌کند تمام آزادی خواهان متفق‌اند، ولی بیشتر نگران این هستند که مبدا تشنجات داخلی، مجال برای اعمال نفوذهای خارجی داده و بالمآل برای حیثیت و تمامی استقلال ما مفید نباشد.

آیا به عقیده شما در قیام آذربایجان بیم چنین خطری می‌رود؟

من از شما تقاضا می‌کنم حرف‌هایی را که در مجلس و کریورهای آن و در خارج، با حال تضرع و التماس گفته‌ام مراجعه فرمایید و جواب خود را تا حدی به طور پیشگی و مساعده قبلی مطالعه خواهید فرمود. من از وجود چنین سیاستی نتوانسته‌ام مطلع شوم و آذربایجان عزیز و رجال آن را بزرگتر از آن می‌شناسم که نسبت به او و در مورد رجال او چنین توهمی به خود راه دهم، ولی متحیرم از این که چرا با هزاران بار تذکر که تشدید عدم رضایتها، عواقب مدهشی را استقبال می‌کند مورد توجه واقع نشده و امر به این وضوح را نمی‌خواستند به روی خود بیاورند. من تمام این قبیل امور را جداً و حتماً تعمد می‌دانم و صریح می‌گویم تهران خائن (بخشید گفتم تهران و نگفتم تهرانی) مقصودم هیات‌های حاکمه‌ای است که در طول مدت، بذر این مشکلات را آبیاری کرده‌اند، بلی، هیات‌های حاکمه خائن و یا سفیه نتوانسته‌اند این حقیقت را متوجه شوند که اگر تمام کتابها از اول باید خوانده شود، ولی کتاب سیاست از آخر باید شروع شود. شما مرا در مشکل غریبی قرار می‌دهید، می‌خواهید از تطویل کلام استفاده نمایم.

که هیچ وقت به جاده‌ای که افکار صلحاء امت و رجال حل و عقد، آن را نپسندد قدم نگذارده باشم و خدا تا به حال مرا محفوظ داشته و محفوظ هم خواهد داشت. بلی، عقیده من که کرارا از طرف عناصر صالح مطلع هم تایید شد این بوده و این است که یک امر واقع شده (قیام آذربایجان) را به نفع تمام ایران و حاکمیت ملی و بسط عدالت اجتماعی و ریشه کن کردن اوضاع ننگین جاری مورد استفاده قرار دهیم. این است آرزوی من و همین است هدف من. در این که





ناگفته های اشغال و رهایی آذربایجان

نقل از صفحه ۳

محمدرضا می پرسد: برای اجرای این نقشه چه فرد توانا و ضمنا مطمئنی را داریم؟ لنکرانی ناصرخان قشقایی را پیشنهاد می کند: ناصر را می طلبی و مورد تفقد قرار می دهی و با شرح حساسیت موقع و عمق خطری که متوجه کشور است، وی را مامور برپایی سریع این قیام مصنوعی می کنی. شاه (به دلیل رفتار سوء پدرش با ناصر و پدر وی: صولت الدوله) از وفاداری ناصر (پس از سیطره بر فارس) نسبت به خود و نیز تمامیت ارضی کشور اظهار نگرانی می کند و لنکرانی می گوید: با شناختی که من از ناصر دارم او اهل تصفیه حساب شخصی در چنین موقعیت حساسی نیست. بالأخره شاه می پذیرد و بی فوت وقت، دست به کار می شود. لنکرانی - پس از اطمینان از شروع مقدمات نقشه- از دربار بیرون زده، سه روز پنهان می شود و پس از آن که مقدمات کار انجام شد، به خانه رفته و می گوید لوازم و احتیاجات معمول تبعیدم را آماده کنید. ساعتی بعد، رئیس شهربانی کل کشور (سریاس صفاری) سراغ لنکرانی می آید و حکم تبعید وی از سوی قوام را به او ابلاغ می کند. لنکرانی با فریاد به صفاری می گوید: «به قوام بگو، اگر ۳ روز پیش مرا دستگیر کرده بودی من بودم که از ناراحتی دق می کردم ولی اکنون این تویی که باید از غصه بمیری!» و به تبعید کرمان می رود (۲۴ مرداد ۲۵).

لنکرانی می گفت: آنجا در حصر نظامی ماموران به سر می بردم که تدریجا خبر اغتشاش قشقاییها در فارس و درگیری ها و عقب نشینی های ارتش بگوشم رسید. تا این که یکروز فرمانده قشون (سرتیپ قدر) نزد آمد و در حالیکه غرق در شگفتی بود گفت: «آقا، دامنه حملات جنوبیها تا نزدیکیهای ما نیز بسط یافته و باوجود قدرت مقاومت در ما، دستور می رسد که عقب بنشینیم و از درگیری بپرهیزیم! شما مختارید که با ما بیایید و یا این که بمانید!» می فرمود: چنانکه پیش بینی کرده بودم نومیدی لندن از دستیابی به سهمش در نقشه تجزیه ایران، سبب شد که مجدانه درصدد محو سهم متقابل حریف برآید و به ما در نجات آذربایجان از چنگال روسیه کمک دهد. ناصر قشقایی نیز، پس از پایان قیام، در خانه خود نشست و چیزی نخواست.

جالب این است که، خود ناصر، از نقش لنکرانی در طراحی این نقشه مدبرانه بی خبر بود و لنکرانی در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی، او را در جریان گذاشت.



پیشینه وری در حال مطالعه روزنامه آذربایجان

اجزاء مختلف روایت فوق، مؤیدات بسیاری در تاریخ دارد که شرح آن موقوف به فرصت دیگری است. مطالعه یادداشت تاریخی لنکرانی در تبعید کرمان، و مصاحبه محمد مسعود با وی، که در صفحات ۴ و ۱۲ ویژه نامه حاضر درج شده؛ در این زمینه سودمند است. لنکرانی در مصاحبه ای که در ۲۶ اسفند ۲۶ (چندی پس از عزل قوام) با روزنامه قیام ایران (به مدیریت: حسن صدر) داشت ضمن انتقاد از دولت وقت، و اعلام استقلال خود و ملت ایران از وابستگی به دو جبهه شرق و غرب (امریکا و شوروی) اعلام کرد: «من ربع قرن است که در زندان بسر می برم... همه مردم بیم دارند که اسرارشان فاش نشود، ولی من از خدا می خواهم که اسرار کارم فاش گردد... هنوز کسی اسرار تبعید مرا (به کرمان) نمی داند...».

پانویشتها:

۱. نظیر ابوالحسن عمیدی نوری، رحیم ذهاب فرد، نصرالله سیف پور فاطمی، ابوالحسن ابتهاج، کریم سنجلی، باستانی یاریزی و دیگران. ● ۲. دیدگاه لنکرانی درباره مظفر از اظهارات ایرج اسکندری، تقی زاده، مشفق کاظمی، ابوالفضل قاسمی، فریدون کشاورز، تأیید می کند. اسکندری. از سران حزب توده و نیز یکی از همکاران مظفر در دولت قوام. مظفر را «عامل اینتلیجنس سرویس» یعنی سازمان جاسوسی و اطلاعاتی انگلستان می شمرد (خاطرات ایرج اسکندری، ص ۲۳۵) و تقی زاده نیز که در جریان شکایت بحق ایران از حضور نامشروع ارتش سرخ در ایران (در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵) به سازمان ملل و شورای امنیت، و بهره گیری از تضاد امریکا و روسیه برای حل غائله آذربایجان، همراه حسین علاء نقش مؤثری داشته است. از مظفر فیروز به عنوان «شخص شرور و فتنه انگیزی» یاد می کند که از طریق تفتین و تحریک قوام السلطنه، مانع پیگیری شکایت ایران می شد (زندگی طوفانی، به کوشش ایرج افشار، صص ۲۷۶-۲۷۷) مهمتر از همه، می توان به نامه ای اشاره کرد که مظفر فیروز توسط هارولد نیکولسون (احتمالاً در اوایل مه ۱۹۴۵ برابر اردیبهشت ۱۳۲۴) به سفارت انگلیس نوشته و کاملاً گویای نقش استعماری او است. در این نامه، پس از شرح سوابق تحصیلی خود در مدرسه هارو و دانشگاه کمبریج، و دوستی دیرینش با انگلیس، سوابق سیاست انگلستان را از ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۵ مرور کرده، خطر روسیه را توضیح می دهد و از انگلیسی ها می خواهد سیاست خود را در ایران تقویت کنند و محکم بایستند (سالهای پر آشوب... انور خامه ای، ۲۵/۴) ● ۳. ر.ک. شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۶۰-۱۶۱. ● ۴. ر.ک. ایران و قدرتهای بزرگ، ایرج ذوقی، ۲۷۸/۲-۲۸۰؛ گزند روزگار، نصرالله سیف پور فاطمی، صص ۳۶۰. ● ۵. ر.ک. ایران ما، ۱۰ اسفند ۲۴. ● ۶. ایران و قدرتهای بزرگ، ۲۷۸/۲؛ گزند روزگار، صص ۳۷۰. زمانی هم که امریکا با ارسال یادداشتی به شوروی در ۱۲ مارس ۱۹۴۶ (اواخر اسفند ۲۴) اقدام روسها مبنی بر اعزام قشون جدید با تجهیزات جنگی به ایران و حرکت واحدهای نظامی ارتش سرخ به سوی تهران را مورد اعتراض قرارداد، لندن به نفع روسیه موضع گرفت و اطلاعات امریکا در این زمینه را اغراق آمیز خواند، و این در حالی بود که گزارشهای متعدد سفرای انگلیس در مسکو و واشنگتن و ایران به لندن، بر درستی ادعای امریکایی ها مبنی بر زد (ایران و قدرتهای بزرگ، ۲۹۵/۲). ● ۷. ر.ک. ایران و قدرتها... ۲۷۸-۲۷۹ و ۳۲۰؛ گزند روزگار، صص ۳۵۸. در همین زمینه می توان به طرح موضوع تجدید قرارداد ۱۹۰۷، به طور صریح و علنی، در مجله اکونومیست (مورخ ۲۳ مارس ۱۹۴۶) اشاره کرد. ● ۸. ر.ک. روزگار و اندیشه ها، مشفق کاظمی، ۱۱۷/۲. ● ۹. ر.ک. خاطرات ایرج اسکندری، صص ۲۲۱؛ روزگار و اندیشه ها، ۱۱۶/۲. ● ۱۰. عقاب و شیر، جیمز بیل، ترجمه غلامی، ۱۴/۱. ● ۱۱. «سر آغاز پشتیبانی امریکا از حکومت فردی در ایران»، حبیب لاجوردی، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره ۱۱۷، ۱۱۸، صص ۷۵. ● ۱۲. تاریخ معاصر ایران، سال ۴، صص ۱۴، ۱۳. ● ۱۳. زندگی طوفانی، صص ۶۰۱-۶۱۸. ● ۱۴. گزند روزگار، صص ۴۲۲. ● ۱۵. سالنامه دنیا، دوره ۲۹، صص ۳۵۹. نیز ر.ک. اظهارات شاه به سیف پور فاطمی در: گزند روزگار، صص ۳۸۲ و ۳۸۵.

منه داده است، اشتباه آزادی خواهان باعث مغلوبیت آزادی شده است. هر وقت آن اشتباه مرتفع شود محظورات هم رفع خواهد شد، کسانی می توانند موفق به اصلاحات شوند که دارای این سه وصف باشند: وطن خواه، وطن شناس، آزادی خواه بالفطره.

آیا به عقیده شما در نهضت آذربایجان و در این سه صفت بارزی که بیان فرمودید فتوری حاصل نشده است؟

برای خدا قدری شفقت بفرمایید. من در فشار سینوزیت و درد سر و تب شدید در مقابل شما قرار گرفته ام. آقا! چه می گوید، من می گویم آذربایجان باید منشا، یک نهضت اصلاحی برای تمام ایران باشد و بداند که آذربایجان سایر نقاط وطن عزیزشان هم بیکار ننشسته و زمینه را برای بسط اصلاحات و قلع و قمع خائنین و تصفیه اجتماع از لوث وجود موانع سعادت ملت آماده نموده و می توانند با کمک آنها اساس مشروطیت سوم را که همیشه آذربایجان افتخار پیشقدمی آن را داشته فراهم سازند و بر خلاف گذشته، اشتباه (بگیر و ببند و بده به دست پهلوان) را تکرار نکنند. من اعتراف می کنم قسمت مهم اختلافاتی که آذربایجان عزیز در مدت کم موفق شده بهترین نمونه برای تفهیم آن در ایران و بزرگترین راهنمای سرعت عمل است. شما چه می گوید؟! به خدا قسم پیشه وری با قیافه متاثر قابل احترامی گفت: ایران مادر من است، من به مادرم خیانت نمی کنم، چون حال مزاجی جناب عالی مساعد نیست با کمال معذرت یک سؤال دیگر نموده و مرخص می شوم. خواهشمندم بالاخره بفرمایید امیدی به حل مشکلات بزودی هست؟!

من همیشه گفته ام که در ایران جاده های اصلاحی به قدر کافی موجود است و ایرانی هم مصلحت واقعی خود را خوب تشخیص می دهد.

نسبت به انتخابات دوره پانزدهم با شکل فعلی آذربایجان چه عقیده دارید؟!

خدا انتقام ملت ایران را از سهیلی و دستگاه بیست ساله بگیرد، کرارا به او گفتم که حاضر شوید آزادمردانه انتخابات را آزاد بگذارید، اگر مداخله کنید به دلیل مداخله شما آن یکی مداخله می کند و این یکی هم نمی تواند ساکت بنشیند. فراموش نمی کنم که برای اولین مرتبه به کوری چشم ملت ایران، مخصوصاً یدالله دهستانی با سبک و ترتیب گذشته به شکل نمونه امتحان نتیجه تکرار اوضاع گذشته به نام وکیل مجلس به دوره چهاردهم هم تحمیل شد. در اینجا اعتراف می کنم که تقصیر متوجه ملت ایران هم بوده است که متوجه نشده اند که عدد از یک شروع می شود و اگر یک نباشد اعدادی نخواهد بود.

ببخشید این که مربوط به دوره چهاردهم بود که ایران تحت اشغال بود. آیا در انتخابات دوره پانزدهم که حتماً باید بعد از تخلیه کامل ایران شروع شود با وضع فعلی آذربایجان چه نظر دارید؟!

خواهش می کنم بفرمایید! آیا از دوره پنجم تا سیزدهم هم ایران تحت اشغال بوده است؟ خواهش می کنم علامت تعجب و استفهام هم بگذارید؟!

همه می دانند که این ادواری که فرمودید هیچ وقت ملت ایران آزادانه انتخابات خود را نتوانسته است به عمل آورد. مقصود این است که آیا پس از تخلیه، باز هم تصور می کنید ملت ایران را سیاست های گذشته و جاری، در حق مشروع خود یعنی آزادی انتخابات، آزاد خواهد گذاشت، با مشکلات فعلی خطر محدود هست آزادی در انتخابات را به علل سیاست هایی مانند گذشته محدود خواهد کرد؟

ببخشید، عقل و کاردانی حریف ما را شکست

عقل و کاردانی حریف ما را شکست نداده است
اشتباه آزادی خواهان باعث مغلوبیت آزادی شده است.
هر وقت آن اشتباه مرتفع شود محظورات هم رفع خواهد شد، کسانی می توانند موفق به اصلاحات شوند که دارای این سه وصف باشند: وطن خواه، و آزادی خواه بالفطره

باید سنگ موانع را که زیاد هم نیست از بین برداشت. به این جمله مقال را خاتمه بدهیم: الحکم حد السیف.

پانویشتها:

۱. اشاره به روسیه شوروی.
۲. اشاره به انگلیس.
۳. اشاره به روسیه و انگلیس، که در آن زمان قشون نظامی شان در جای جای ایران حضور داشت.
۴. دول بیگانه و ایادی داخلی آنها.
۵. در اصل: سی نریت.



دولت مرد مرموز



مسئولیت وزارت جدیدالتاسیس کار را برعهده گرفت. چندی بعد به علت مخالفت شاه با فیروز، قوام وی را از کابینه خارج و به عنوان سفیر کبیر ایران در مسکو به شوروی فرستاد، اما پس از یک سال در شهریور ۱۳۲۶ از سفارت معزول و راهی اروپا شد.

وی مدتی را در سوئیس به سر برد و سپس در فرانسه بخش خاورمیانه را در مطبوعات آن کشور اداره می‌کرد. سرانجام مظفر فیروز سال ۱۳۶۸ در پاریس درگذشت.^۱

پانویسها:

- ۱- علی دهباشی. زندگی سیاسی و اجتماعی مظفر فیروز. صص ۱۷-۱
- ۲- ناصر نجمی. بازیگران سیاسی عصر رضاشاهی و محمدرضا شاهی صص ۲۹۰
- ۳- ابوالفضل قاسمی. الیگارشای خاندان‌های حکومتگر ۱۲۳-۱۲۰
- ۴- علی دهباشی. همان، صص ۲۰-۱۸

برنامه‌ریزی شده بود. گذر یک ساله آذر ۱۳۲۴ تا آذر ۱۳۲۵ کافی بود تا پوشالی بودن حرکت و غیرمردمی بودن آن هویدا شود.^۲ تحولات بعدی نشان داد که استالین در قربانی کردن سران فرقه دموکرات آذربایجان و جدایی طلبان کرد که سرنوشت خود را به دست او سپرده بودند، کوچکترین ملاحظه‌ای نداشت.

وی در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، سیاست دوری از غرب (پرده آهنین) را پیش گرفت و با این کار باعث شد که شوروی سالها در جنگ سرد با ابرقدرت غرب یعنی آمریکا باشد. او تا زمان مرگش (۵ مارس ۱۹۵۳)، که بر اثر خونریزی مغزی اتفاق افتاد، با قدرت کامل بر روسیه حکومت کرد. پس از وی، خروشچف به دبیرکلی حزب کمونیست انتخاب شد و استالین را به اعمال خشونت و کیش شخصیت متهم ساخت.

از آثار استالین می‌توان لنینیسیم، مسائل لنینیسیم، و جنگ و وطن پرستانه اتحاد جماهیر شوروی را نام برد.^۳

پانویسها:

۱. مصاحب. غلامحسین. دایرةالمعارف فارسی ۱۲۶۵.
۲. محمد حسین زاده، به دستور استالین: نگاهی به اسناد تازه منتشره درباره شکل‌گیری فرقه دموکرات آذربایجان، روزنامه شرق، ۳۶۵. آذر ۱۳۸۳، صص ۱۹.
۳. یاران امام به روایت اسناد ساواک، کتاب بیست و نهم؛ آیت‌الله سیدمحمود طالقانی، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۱۲/۱.
۴. مصاحب، پیشین.

همفکر می‌گشت. لذا عازم فلسطین شد و با دعوت از سیدضیاءالدین برای همکاری با خود به تهران بازگشت. چندی بعد سیدضیاءالدین همزمان با انتخابات دوره ۱۴ مجلس شورای ملی به ایران آمد و نمایندگی مردم یزد را به عهده گرفت و با کمک فیروز، حزب وطن و سپس اراده ملی را راه‌اندازی کرد.

فیروز چندی بعد، از سیدضیاء کناره گرفت و به جناح چپ گرایش نشان داد و در این زمان بود که با قوام آشنا شد.

قوام السلطنه در ۶ بهمن ۱۳۲۴ فرمان نخست‌وزیری را دریافت نمود و در ۱۲ بهمن همان سال فیروز را به عنوان ریاست تبلیغات و معاونت سیاسی خود برگزید. در اوایل زمامداری وی، جریان اعتصاب کارگران نفت جنوب پیش آمد و مظفر فیروز به دستور قوام برای رسیدگی به اوضاع کارگران به آبادان رفت و به حل مساله کارگران خاتمه داد.^۱

مظفر فیروز با وساطت عباس میرزا اسکندری، (نماینده دوره ۱۵ مجلس) خود را به حزب توده نزدیک ساخت و در راه برقراری ارتباط قوام السلطنه با توده‌ای‌ها فراوان کوشید.^۲

در مساله آذربایجان از سوی قوام السلطنه برای مذاکره با سادچیکف، فرستاده جدید شوروی ماموریت یافت. قوام السلطنه پس از بازگشت به ایران تحت فشار شاه دست به ترمیم کابینه خود زد و در این ترمیم مظفر در ۱۰ فروردین ۱۳۲۵ به وزارت اقتصاد گماشته شد.^۳

در سال ۱۳۲۵ قوام السلطنه حزب دموکرات ایران را پایه گذارد و معاونت آن را به مظفر فیروز واگذار کرد. که در واقع می‌توان گفت همه‌کاره حزب، مظفر فیروز بود. مورخ الدوله سپهر از مخالفان وی به حساب می‌آمد و اغلب در جلسات کابینه، منتقد عملکرد او بود. لذا فیروز با دسیسه‌چینی، سپهر را از صحنه خارج و به دستور قوام به کاشان تبعید کرد.

در مردادماه ۱۳۲۵ در کابینه ائتلافی احمد قوام

در همان سال، پس از حمله هیتلر به روسیه، تصدی ارتش را نیز عهده‌دار شد، و درجه مارشالی (۱۹۴۳) و مقام فرماندهی کل قوا (۱۹۴۵) را عهده‌دار شد.^۱

در کنفرانس تهران (۱۹۴۳) موضوع منابع نفتی شمال ایران و کشورهای ساحلی خلیج فارس را نیز مطرح ساخت و خواستار توافقی برای تقسیم این منابع در آینده شد. طمع به تمامیت ارضی ایران، اشغال کشور و البته نارضایتی مردم از نظام سیاسی حاکم، زمینه‌ای شد تا استالین از فرصت پیش آمده، جهت استیلا بر نفت شمال ایران بهره جوید، لذا برنامه‌ریزی دقیق و پیچیده‌ای را با کمک دست‌نشانندگان داخلی در ایران آغاز کرد تا از طریق دامن زدن به احساسات ناسیونالیستی در میان آذری‌های هر دو سوی مرز ایران و شوروی به اهداف توسعه‌طلبانه خود دست یابد. وی در گام نخست، دستور اکتشاف نفت در شمال ایران را صادر کرد و در گام بعدی به سازماندهی جنبش جدایی طلب آذربایجان و «دیگر ایالات شمالی ایران» پرداخت و در این راه اقداماتی از قبیل: تشکیل یک ناحیه خودمختار با اختیارات گسترده، شروع به فعالیت یک حزب با هدف رهبری جنبش جدایی طلب، تاسیس یک جنبش «خودمختاری طلب» کرد، تدوین شعارهای انتخاباتی مجلس پانزدهم، تشکیل گروه رزمی و جنگی جهت حوارج دفاعی هواداران شوروی، تاسیس انجمن دوستان آذربایجان، انتشار نشریات در باکو و داخل، ارسال دستگاه چاپ و تشکیل یک صندوق ویژه با اعتبار یک میلیون روبل ارز خارجی!

فریده شریفی

مظفر فیروز در سال ۱۲۸۵ ش در خانواده‌ای اشرافی متولد شد. پدر وی نصرت‌الدوله فیروز فرزند ارشد عبدالحسین میرزا فرمانفرما بود که از خاندان‌های متعلق به سیاست انگلستان شمرده می‌شد. مادر وی دختر میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر بود. پدر او در کابینه وثوق‌الدوله وزیر خارجه بود و یکی از عاملان انعقاد قرارداد استعماری ۱۹۱۹ شمرده می‌شد و به همین دلیل مبلغ هنگفتی نیز از انگلستان رشوه دریافت کرد.

مظفر در خردسالی (حدوداً ۶ سالگی) به امر پدر برای تحصیل به انگلستان رفت و با اخذ مدرک دیپلم مدتی را در دانشگاه کمبریج به تحصیل اقتصاد پرداخت.

در ۱۳۰۶ به ایران مراجعت کرد و در ۲۱ سالگی وارد مشاغل دولتی شد. اولین حرفه‌ای را که به آن وارد شد مترجمی وزارت دادگستری بود و چون این کار، او را راضی نکرد در وزارت امور خارجه به کار پرداخت و با سمت نیابت دوم به سفارت ایران در واشنگتن رفت، ولی چندی بعد به دلیل ناسازگاری با وزیرمختار به ایران بازگشت و وکالت را پیشه ساخت و اولین تجربه آن قبول وکالت دکتر لیندن بلات آلمانی مدیرعامل بانک ملی ایران بود.

پس از مراجعت از آمریکا با مهین دولتشاهی دختر محمدعلی دولتشاهی ازدواج کرد. دوران زندگی مظفر فیروز را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد، یکی از تولد تا سال ۱۳۱۵ که دوران آرامش و برخورداری از امکانات و تعمیم مالی بود و مقطع دوم از سال ۱۳۱۵ آغاز شد که پدرش توسط رضاشاه به قتل رسید و فیروز کینه دربار را به دل گرفت.

پس از شهریور ۱۳۲۰ وارد معرکه سیاسی شد و به فعالیت پرداخت. هدف او براندازی حکومت پهلوی بود. مظفر فیروز برای دستیابی به اهدافش به دنبال یک

طبق مفاد پیمان سه جانبه که پس از اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ میان شوروی، انگلستان و ایران منعقد شد، بایستی قوای اشغالگر حداکثر ۶ ماه پس از پایان جنگ از ایران خارج شوند، لکن با خاتمه نبرد عالم‌گیر، «استالین» که روسیه را زیر پنجه‌های آهنین و دیکتاتوری خود، له کرده بود، ضمن توافقی پنهان با پیراستعمار، از انجام این توافقی سرباز زد و به تحریک کمونیست‌های بی‌وطن پرداخت. در این میان بعضی خیانتمکاران، همچون «پیشه‌وری» و «دانشیان»، نیز فریب وعده‌های «برادر بزرگتر» را خوردند و با غلطی‌دن در دامان مطامع نامشروع روسها، به ملت و میهن خویش پشت کرده و با برداشتن علم جدایی طلبی، ننگ ابدی را برای خود خریدند.

انگلستان نیز با بهره‌گیری از مهره‌هایی همچون «مظفر فیروز»، که از علاقه‌مندان قدیمی به سیاست انگلیس در ایران بود، به مامشات و بلکه همکاری با شوروی پرداخت و در مقابل سیاستمدارانی که لااقل تجزیه وطن را بر نمی‌تابیدند، قرار گرفت. در آن روزگار تلخ‌تر از زهر، اما ایل قشقایی به رهبری ناصرخان قشقایی با به راه انداختن نهضتی مصنوعی در جنوب و غرب ایران، منافع انگلستان را به چالش کشیدند تا جایی که با پیشروی نهضت جنوب، عملا هماهنگی روس و انگلیس برهم خورد و کفه ترازو به نفع استقلال ایران سنگین شد. در این بخش، به معرفی این چهره‌ها می‌پردازیم.

اشغالگر

سپه‌یلا عین‌الله زاده

یوسف ویساریونویچ جوگا شویلی، سیاستمدار و رهبر حزب کمونیست شوروی سابق سال ۱۸۷۹ در گوری واقع در گرجستان به دنیا آمد. پدر وی کفاش بود. او تحصیلات خود را در مدرسه مذهبی تفلیس گذراند و در سال ۱۸۹۸ به عضویت حزب سوسیال دموکرات قفقاز درآمد و به دلیل فعالیت‌های سیاسی اخراج شد. پس از انشعاب حزب سوسیال دموکرات به دو جناح بلشویک و منشویک (۱۹۰۳) به بلشویک‌ها (یاران لنین) پیوست.

از سال ۱۹۰۲ تا ۱۹۱۳ پنج بار توقیف شد، که هر بار از زندان تزار گریخت و در نهایت برای همیشه به سبیری تبعید شد ولی در ۱۹۱۷ مشمول عفو عمومی قرار گرفت. به دلیل ایفای نقش مهم در فاصله انقلاب اول و دوم روسیه (مارس تا نوامبر ۱۹۱۷) از طرف لنین به لقب استالین (= مرد پولادین) ملقب شد. پس از انقلاب اکتبر، در دولت لنین به مقام کمیسری خلق ملتها رسید و در ۱۹۲۲ دبیر کل حزب کمونیست شد و پس از مرگ لنین (۱۹۲۴)، زمام امور را به دست گرفت.

در ۱۹۲۶ با تصویب قانون اساسی جدید که به قانون اساسی استالین مشهور است و نیز کنار گذاشتن دو رقیب عمده حزبی خود یعنی تروتسکی و زینوویف، رهبر بلامعارض شوروی شد.



با آن که تا ۱۹۴۱ رسماً مقام دولتی نداشت، اما به عنوان رئیس بولیت بورو دفتر سیاسی حزب، سیاست دولت شوروی را تقریر می‌کرد. در ۱۹۲۸ به سیاست اقتصادی نوین لنین پایان داد، و برنامه‌های پنج ساله را بنیان نهاد که در خلال آن، صنعتی و اشتراکی کردن کشور را با شدت و به قیمت نابودی صدها هزار انسان دنبال کرد. لذا واژه استالینیسیم، در فرهنگ سیاسی وارد شد که اختناق هولناک سالهای زمامداری او را نشان می‌دهد.

در ۱۹۴۱ نخست‌وزیری را از مولوتوف گرفت، و

فریب خورده

موسی اسدی

سیدجعفر پیشه‌وری (پرویز جوادزاده خلخالی) در سال ۱۳۷۲ ق / ۱۸۹۳ م در روستای زاویه خلخال به دنیا آمد. سپس همراه پدر و مادر به باکو رفت و در آنجا به تحصیل و کار پرداخت. در جریان انقلاب روسیه (۱۹۱۷) به کمونیسم جلب شد. سال ۱۹۱۸ در سن ۲۵ سالگی به عضویت کمیته مرکزی حزب عدالت و بروری خارجی ۵ نفره آن درآمد. سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۹ سردبیری روزنامه حریت را به عهده داشت. در اردیبهشت ۱۳۹۹ / ۱۹۲۰، همراه ارتش سرخ و تعدادی از رهبران حزب عدالت به گیلان رفت.

۳۰ خرداد ۱۳۹۹ / ۲۲ ژوئن ۱۹۲۰ در بندرانزلی در جریان اولین کنگره حزب کمونیست ایران به عنوان یکی از اعضای کمیته مرکزی و یکی از رهبران اصلی حزب برگزیده شد. در پی شکست نهضت جنگل مدتی به باکو رفت و مدیریت روزنامه اکینچی را به دست گرفت. و آنگاه به عنوان دبیر تشکیلات تهران به ایران آمد.

سال ۱۳۰۴ رابط حزب کمونیست ایران و کمینترن بود. سال ۱۳۰۶ در جریان کنگره دوم حزب کمونیست معروف به کنگره ارومیه مجدداً دبیری کمیته مرکزی و مسوولیت تشکیلات حزب در تهران را برعهده گرفت. پیشه‌وری در ۶ دی ۱۳۰۶ توسط شهرتانی بازداشت شد. در تمام دوران دستگیری، حتی عضویت در حزب کمونیست را انکار کرد تا بالاخره در اسفند ۱۳۱۸ در دادگاه جنایی به جرم عضویت و تبلیغ فرقه اشتراکی، طبق قانون ۱۳۱۰ به ۱۰ سال زندان محکوم شد. در دوران زندان، میان پیشه‌وری و سایر زندانیان کمونیست بویژه اردشیر آوانسیان اختلاف شدیدی بروز یافت.

پس از آزادی در سال ۱۳۱۹ به کاشان تبعید شد. در مهر ماه ۱۳۲۰ در جلسه موسسان حزب توده در



زمره رهبران اولیه حزب انتخاب شد و به همراه ایرج اسکندری اولین مرانامه حزب را نوشت ولی به علت اختلاف با آوانسیان به‌زودی کناره گرفت. در خرداد ۱۳۲۲ انتشار روزنامه آژیر را آغاز کرد. در مجلس چهاردهم از حوزه تبریز انتخاب شد ولی به دلیل رد اعتبارنامه‌اش نتوانست در مجلس شرکت کند. رد اعتبارنامه پیشه‌وری در مجلس چهاردهم ضربه شدیدی به وی وارد کرد و او را به انزوا کشاند و شاید عامل اصلی فرو غلتیدن او در دامان روسها بود و کارشناسان این اقدام نمایندگان مجلس را یکی از مهمترین عوامل تقویت انگیزه پیشه‌وری برای تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان دانسته‌اند.

در کنگره اول حزب توده (۱۰ مرداد ۱۳۲۳) به عنوان نماینده سازمان حزبی آذربایجان حضور یافت ولی در اینجا نیز اعتبارنامه او رد شد. مرداد ۱۳۲۴ روزنامه آژیر توقیف گردید. در چنین شرایطی پیشه‌وری به باکو رفت و با صلاح‌الدین ابرق‌درد شرق و پس از ملاقات با میرجعفر باقراوف رئیس‌جمهور آذربایجان شوروی در یک قطار در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ فرقه دمکرات آذربایجان را تشکیل داد و بیانیه‌ای

درآمد حاصل از حمل بارهای بازرگانان، هزینه‌های حزب توده در آذربایجان را تامین سازد.

غلام یحیی در میانه به شعبه محلی حزب توده و سازمان کارگری وابسته به آن پیوست و در کنگره اول حزب توده به عضویت کمیته ایالتی آذربایجان درآمد.

سال ۱۳۲۴ به هنگام تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان توسط جعفر پیشه‌وری در پیوستن به آن تردید نکرد و به زودی یکی از سازمان‌دهندگان نیروی شبه‌نظامی فرقه و از سران آن شد.

فرقه دمکرات آذربایجان هنگامی تاسیس شد که آذربایجان در اشغال شوروی‌ها بود. پیشه‌وری پس از مشورت با جعفر باقراوف رئیس حزب کمونیست آذربایجان شوروی در باکو و با کمک مستقیم مادی و معنوی نیروهای ارتش سرخ در آذربایجان ایران این حزب را تشکیل داد. بنابراین وابستگی فرقه دموکرات آذربایجان به اتحاد شوروی و بویژه حزب کمونیست آذربایجان شوروی در آغاز آشکار بود و در بستر زمان فزونی یافت.

آبان ۱۳۲۴ حمله فداپیان فرقه دموکرات به پادگان‌های نظامی با پشتیبانی اشغالگران شوروی آغاز شد و سراسر آذربایجان به تصرف آنان درآمد. در این دوران غلام یحیی و همدستانش با توسل به



غارت و چپاول اموال مردم و با قاچاق روغن، پنیر و گوسفند به آن سوی مرزها، مردم آذربایجان را از نظر خواربار و گوشت در مضیقه قرار داده بودند.

سرانجام پس از فراز و نشیب‌های بسیار، روسها در اردیبهشت سال ۱۳۲۵ ایالت‌های شمالی ایران را تخلیه کردند و در آذرماه همان سال، ارتش به منظور سرکوب جدایی طلبان وارد تبریز شد. در این حال، عده‌ای از رهبران فرقه مانند پیشه‌وری و دانشیان خود را به مرز رسانده و از طریق جلفا به شوروی گریختند.

فرقه دموکرات از زمان شکستش در سال ۱۳۲۵ تا هنگام وحدت با حزب توده در سال ۱۳۳۹ حضور چشمگیری در ایران نداشت. تشکیلات فرقه، پس از مهاجرت سران آن به شوروی، تحت نظر

صادر کرد. در تلگرافی که در همین زمان از استانداری تبریز مخابره شد، علاوه بر پیشه‌وری از شبستری، ماشین‌چی، رسولی، بیرنگ، قیامی و رفیعی نظام‌الدوله بعنوان موسسین فرقه یاد شده است.

در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ حکومت خودمختار فرقه را ایجاد کرد.

به تدریج فعالیت‌های فرقه دموکرات در آذربایجان با دخالت مستقیم نیروهای شوروی چنان گسترش یافت که برخی از روزنامه‌های خارجی از آذربایجان به عنوان یکی از جمهوری‌های شوروی یاد کردند. فرقه دموکرات در اوج قدرت، مشغول تاخت و تاز در آذربایجان بود و هر آن کس را که در مخالفت با خود می‌دید به جوخه‌های اعدام می‌سپرد تا ثابت شود فرقه دموکرات از دل مردم آذربایجان برنخاسته است. لکن همه این اقدامات، همچون کف روی آب و دولت مستعجل بود و بزودی افول کمونیست‌ها در مملکت امام زمان آغاز شد تا آنجاکه بالاخره در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ تبریز به تصرف نیروهای دولتی درآمد و دموکراتها با یکصد کامیون و اتومبیل شخصی از جلفا عبور کرده و به خاک شوروی گریختند که بعدها تعداد فراری‌ها را قریب به ۷۰ هزار نفر نوشتند.

حکومت دموکراتها درست یک سال پس از تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان سقوط کرد و آذربایجان به دامان ایران بازگشت و پیشه‌وری نیز یک‌ونیم سال بعد در ۲۰ تیر ۱۳۲۶ در جریان یک تصادف رانندگی به طرز مشکوکی جان باخت.

پانویس‌ها:

۱. مرادی مرافعی، علی. از زندان رضاشاه تا صدر فرقه دموکرات آذربایجان. تهران: لوحی، ۱۳۸۲. ص ۲۸۵، ۲۰. گذشته چراغ راه آینده است. تهران: جامی، ۱۳۷۱. ص ۲۷۰، ۲۰. اداره کل آرشیو اسناد و موزه ریاست جمهوری. بحران آذربایجان (۱۳۲۴-۲۵) به روایت اسناد نخست وزیر، سند شماره ۱۳۲. ص ۲۵، ۴. همان، سند شماره ۱۵۲. گذشته چراغ راه آینده است. همان، ص ۴۴۵

باقراف در باکو به کار خود ادامه داد. پس از مرگ مشکوک پیشه‌وری در یک سانحه اتومبیل. که عامل آن را غلام یحیی می‌دانند - رهبری فرقه به قاسم چشم‌آذر منتقل شد و در سال ۱۳۳۶ او جای خود را به غلام یحیی داد.

در زمان ریاست او بر فرقه، موضوع تبعید بعضی از مخالفان شوروی به سبیری جزو نقاط سیاه در کارنامه سیاسی وی محسوب می‌شود.

وی فردی قدرت طلب، مستبد و بیسواد بود و در این دوران، تلاش گسترده‌ای برای الحاق آذربایجان ایران به شوروی به عمل آورد و از هیچ خدمتی به بیگانگان و هیچ خيانتی به مردم ایران فروگذار نکرد. غلام یحیی دانشیان در واپسین سالهای پیش از انقلاب به علت بیماری و کهولت سن از فعالیت کناره گرفت و صدر افتخاری فرقه شد و در حوالی سال ۱۳۶۳ در شوروی درگذشت.

پانویس‌ها:

- ۱- کیانوری، نورالدین. خاطرات نورالدین کیانوری. تهران: اطلاعات، ۱۳۷۱. ص ۳۸۵.
- ۲- اتابکی، توج. آذربایجان در ایران معاصر. ترجمه محمدکریم اشراق. تهران: توس، ۱۳۷۶. ص ۱۳۲-۱۳۳.
- ۳- بهروز، مازیار. شورشیان آرمانخواه ناکامی چپ در ایران. ترجمه مهدی پرتوی. صص ۶۶-۷۶.

پرونده

رهبر نهضت جنوب

مظفر شاهدهی



محمد ناصر صولت قشقایی فرزند اسماعیل خان صولت‌الدوله سال ۱۲۷۸ ش به دنیا آمد. از همان دوران نوجوانی و جوانی وارد مسائل و امور ایلاتی شد و در کنار پدر بر ایلات

قشقایی مدیریت کرد. در طول دوران جنگ جهانی اول و در جریان درگیری قشقایی‌ها با نیروهای انگلیسی و سپس صلح میان صولت‌الدوله و انگلیسی‌ها نقش درجه اولی برعهده داشت. پس از آغاز سلطنت رضاشاه، همراه پدرش اسماعیل خان مورد غضب رضاشاه قرار گرفت و دستگیر و زندانی شدند. اسماعیل خان مدت کوتاهی بعد به دستور رضاشاه به قتل رسید، ولی محمدناصرخان تا پایان دوره حکومت رضاخان در زندان باقی ماند و اکثر دارایی‌ها و املاک ایل قشقایی در فارس به دستور رضاشاه ضبط و یا به قیمت دلخواه خریداری شد.

محمدناصرخان پس از شهریور ۱۳۲۰ از زندان آزاد و راهی خطه فارس شد و در طول جنگ جهانی دوم در مسائل سیاسی، نظامی، اجتماعی و اقتصادی منطقه نقش قابل توجهی داشت.

در جریان غائله آذربایجان و بحران عظیمی که از ناحیه این فرقه گریبانگیر دولت مرکزی ایران بود. محمدناصرخان صولت‌الدوله قشقایی در هماهنگی با طرح آیت‌الله شیخ حسین لنکرانی و با کمک برادران خود و افراد ایل قشقایی در استان فارس و مناطق جنوبی کشور شورشی مصلحتی به راه انداخت و با تصرف منطقه‌ای وسیع، خواسته‌هایی را مطرح کرد که در ظاهر مشابه مطالبات فرقه دمکرات در آذربایجان بود. بدین ترتیب با به خطر انداختن منافع انگلستان در جنوب ایران عملاً توافق‌های پنهانی آن دولت با شوروی راز بین برد و آنگاه شورش قشقایی‌ها فرو نشست و شاه نیز طی فرمانی در خطه فارس و در میان عشایر قشقایی عفو عمومی اعلام کرد.

گفته می‌شد که شورش عشایر فارس و قشقایی‌ها دستاویزی مهم در دست دولت مرکزی برای پایان دادن نهایی به کار فرقه دموکرات آذربایجان شد. طی سالهای آتی و در دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت، محمدناصر قشقایی از طرفداران این نهضت و شخص دکتر مصدق بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد بتدریج از نقش و نفوذ محمدناصر قشقایی در مسائل سیاسی منطقه فارس کاسته شد، اما کماکان در مسائل ایل قشقایی نقش قابل توجهی ایفا می‌کرد.

محمدناصر خان قشقایی در بهمن ۱۳۶۲ پس از ۸۴ سال زندگی در آمریکا درگذشت.

منبع:

سالهای بحران: خاطرات روزانه محمدناصر صولت قشقایی از فروردین ۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۳۲. به کوشش نصرالله حدادی. صص ۱۳۲۸



به کوشش رزیتا میری

پس از شهریور ۱۳۲۰ اوضاع چنان بود که تعدادی از تجزیه‌طلبان حزب توده در آذربایجان با توجه به نفوذ شوروی در آن سامان، قدرت گرفتند. جعفر پیشه‌وری که در تهران پیشرفت چندانی نکرد و نتوانست به مراتب عالی حزبی برسد و اعتبارنامه‌اش در مجلس شورای ملی حتی به وسیله همکاران توده‌ای اش رد شد باحالت قهر به تبریز رفت و علم تجزیه‌طلبی بلند کرد. ضعف حکومت مرکزی ایران نیز مزید بر علت بود. حکومت یک ساله پیشه‌وری جز درگیری قومی و آزار و اذیت مردم نداشت. جالب اینجاست که حزب توده که قبل از آن با پیشه‌وری و فرقه‌اش به مخالفت برخاسته بود با دستور مستقیم شوروی رای به انحلال حزب توده آذربایجان و ادغام آن در فرقه دموکرات داد. دستورهای ضد و نقیض حزب توده که بی‌درپی عوض می‌شد بسیاری از اعضای حزب را متوجه آن کرد که حزبشان مطیع بی‌چون و چرای شوروی است، امری که موجب شد بسیاری از اعضای آن از حزب رویگردان شوند و بدین ترتیب حزب دچار اشعاب و ریزش نیرو شد. با ملاحظاتی جهانی و بین‌المللی و برخی تدابیر روحانیت و حرکت‌های مردمی مخالف فرقه دموکرات در مجموع، موجب آن شد که سرانجام شوروی دستور تخلیه ایران را بدهد. خروج حامی اصلی دموکرات‌ها موجب فروپاشی دولت پوشالی فرقه شد و آذربایجان به ایران بازگشت. در این بخش عکسهایی مرتبط با این موضوع انتخاب شده که با هم می‌بینیم:



دولت پوشالی

نمونه اسکناس ۲ تومانی فرقه دموکرات



مذاکرات بی حاصل

ورود پیشه‌وری با هوایمی روسی از تبریز به مهرآباد برای مذاکره با دولت مرکزی



دولت مستعجل

آذر ۱۳۲۵- قشون فرقه دموکرات با آرم مخصوصی در لباس ارتش سرخ شوروی



دولت در خانه ملت

سخنرانی قوام در مجلس چهاردهم؛ با حضور آیت الله لنگرانی (نماینده اردبیل)



سراب قدرت

تبریز - پیشه‌وری در مراسم استقبال از لویی سایانا رئیس اجرایی یک سازمان کمونیستی بیگانه



آواز جغد

تبریز - هیات اعزامی دولت به سرپرستی مظفر فیروز (نفر دوم از راست) برای مذاکره با پیشه‌وری

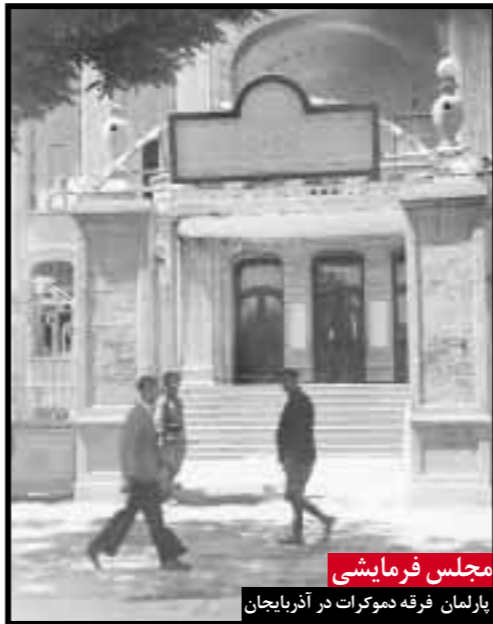
تقی‌زاده (سفیر وقت ایران در انگلستان):

در مملکتی که بوم فیروز [مظفر فیروز] آواز بلند کند، نطق طوطی شکرشکن، خاموش می‌گردد.



در پناه اجنبی

اعضای فرقه دموکرات و دو تن از نظامیان روسی



مجلس فرمایشی

پارلمان فرقه دموکرات در آذربایجان



به کوشش آسیه آل احمد

پس از جنگ جهانی دوم و طبع قرارداد سه‌جانبه (ایران، شوروی و انگلیس) بایستی ظرف ۶ ماه خاک ایران از نیروهای متفقین خالی می‌شد، اما شوروی نه تنها نیروهای خود را از ایران خارج نکرد بلکه با هدایت شخصی استالین و با کمک باقراوف، رهبر حزب کمونیست آذربایجان شوروی و جعفر پیشه‌وری به حکومت آذربایجان رسید و با کمک و پشتیبانی ارتش سرخ در آذربایجان حکومت خودمختار اعلام کرد. پیشه‌وری با تأسیس فرقه دمکرات و تشکیل حکومت خودمختار درصد تجزیه آذربایجان از ایران برآمد. پیامد این سیاست، کشتار بی‌رحمانه مردم این منطقه و بحران شدید در روابط ایران و شوروی بود. نهایتاً پس از فراز و نشیب‌های فراوان، شوروی نیروهای خود را از ایران خارج کرد و پیشه‌وری را دست تنها گذاشت. از طرف دیگر فرقه دمکرات که پایگاه مردمی نداشت با قیام آذربایجان سقوط کرد و پیشه‌وری و دیگر روسای فرقه از کشور گریختند. در این شماره از ایام بر آن شدیم تا از لایه‌لای تحلیل‌های کارشناسان داخلی و خارجی و خاطرات شاهدان عینی، گوشه‌هایی از این رویداد مهم تاریخی را روشن سازیم.

تعقیب طرفداران پیشه‌وری

ارتشبد حسین فردوست از خاطره خود در هنگام ورود به شهر تبریز پس از شکست حکومت پیشه‌وری چنین می‌نویسد: «...وارد فرودگاه تبریز شدیم، ساختمان آن هنوز می‌سوخت. با کامیون به شهر رفتیم. تمام مسیر و سطح خیابان‌ها مملو از جمعیت بود و همه یک سلاح داشتند و به نفع ارتش تظاهرات می‌کردند و دائماً تیر هوایی خالی می‌کردند و باز هم به دنبال طرفداران پیشه‌وری بودند و آنها را از خانه‌هایشان بیرون آورده و خود آنها اعدامشان می‌کردند. در کنار خیابان‌ها جسد اعدام شده‌ها زیاد دیده می‌شد و حدود ۲۰۰۰ الی ۳۰۰۰ نفر را اعدام کرده بودند...»

خاطرات ارتشبد حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ص ۱۵۱.

کوسه و ریش پهن

سر تیپ علی اکبر درخشان، فرمانده لشکر آذربایجان که لشکر را تسلیم فرقه دموکرات کرد، در خاطرات خود از محاصره پادگان تبریز و تناقض در دستور رئیس وقت ستاد ارتش چنین می‌گوید: ما از هر حیث، در محاصره فداییان قرار گرفته بودیم و راهی جز گزارش دادن رویدادها به ستاد ارتش نداشتیم. شنیده شد روستاییان مسلح شده، مسلسل و تفنگ و نارنجک را برای حمله به تبریز آماده می‌کنند. البته جریان به مرکز گزارش داده شد. دستور رسید که لشکر باید تا آخرین نفس و

من همه کاره‌ام!



استالین در مورد مساله آذربایجان همچون دیگر مسائل بدون مشورت با دیگران، خود راساً تصمیم می‌گرفت. «باقراوف به استالین گفته بود بهتر است مساله آذربایجان ایران در کمیته مرکزی حزب و

پولیت بورو مورد بحث قرار گیرد و تصمیم لازم اتخاذ گردد اما استالین از این پیشنهاد خشمناک می‌شد و خطاب به باقراوف می‌گوید آیا رفیق باقراوف قصد دارند سیاست مستقلی در آذربایجان اتخاذ کنند؟ کمیته مرکزی چکاره است؟ پولیت بورو چیست؟ همه آنها خود من هستم، هر چه گفتم باید اجرا شود، باقراوف سکوت می‌کند... وقتی این موضوع را میرزا ابراهیم با پیشه‌وری در میان گذاشت، او تعجب نکرد و تغییر حالت نداد و خونسرد گفت: من که گفته بودم، به روسها اطمینان ندارم، آنها چند عراده توپ به ما داده‌اند که بزودی از ما خواهند گرفت. رازهای سر به مهر، تهیه و تنظیم حمید ملازاده، تبریز، مهد آزادی، ص ۲۸.

مردک بنشین!



سیاحی

پیشه‌وری پس از شکست فرقه آذربایجان به خوبی متوجه شد که ضربه اصلی را از سوی روسها خورده است. فریدون کشاورز عضو کمیته مرکزی حزب توده در این مورد خاطره زیر را نقل می‌کند: در یک میهمانی شام که به افتخار پیشه‌وری و روسا و افسران ارتش فرقه دموکرات آذربایجان ایران در یاکو از طرف باقراوف دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی داده شد باقراوف ضمن نطق خود گفت: «بزرگترین اشتباه و در عین حال شکست فرقه این بود که به اندازه کافی روی وحدت آذربایجان شوروی و ایران تکیه و تأکید نکرد. [چند تن از افسران که در این میهمانی بودند، بر این تعریف کردند] پیشه‌وری در نطق جوابیه که به عنوان لیدر فرقه پس از باقراوف ایراد کرد چنین گفت: برعکس نظر رفیق باقراوف من عقیده دارم که بزرگترین اشتباه ما و علت شکست نهضت ما این بود که ما به اندازه کافی روی وحدت خدشه‌ناپذیر آذربایجان ایران با ایران، روی وحدت و همبستگی ما با تمام ایران و مردم آن و جدایی‌ناپذیر بودن آذربایجان ایران از ایران، تأکید نکردیم... باقراوف آشفته و متغیر شد و خطاب به پیشه‌وری گفت: «اوتورکیشی» یعنی مردک بنشین و به این طریق به پیشه‌وری توهین کرد.» دکتر فریدون کشاورز: خاطرات سیاسی به کوشش علی دهباشی، صفحه ۶۲.

مترسک سیاسی



زهتاب فرد

رحیم زهتاب فرد، یکی از مخالفان فرقه دموکرات در تبریز، در مورد پیشه‌وری می‌نویسد: ایجاد محیط وحشت، بسته بودن دست ماموران ارتشی و کشوری درباره اجرای تصمیمات سازمانی، ضعف حکومت مرکزی، چند دستگی میان بازبگران حکومت تهران، وجود ۳لشکر قشون دولت شوروی در آذربایجان و دهها عامل دیگر سبب شد که مردی ریز و کوچک‌اندام با دماغی عقابی قدی کوتاه، موهایی خاکستری و سیبلی کم‌مو با سابقه دو سال زندان و ۵۵ سال سن و سوابق ممتد کمونیستی لیاذه ریاست جمهوری آذربایجان را بکشد و نزدیک به یک سال خود را مترسک سیاسی اتحاد جماهیر شوروی قرار بدهد و به افکار مالیخولیایی دچار شده و در علم رویا خویشتن را رهبر کمونیست‌های ایران بداند.

خاطرات در خاطرات، ص ۱۵۰.

آذربایجان دوباره لبخند می‌زند

روز ۲۱ آذر ماه ۱۳۲۵ نیروهای ارتش وارد تبریز شدند و نقطه پایان را بر یک‌سال حکومت پوشالی و خودمختار پیشه‌وری نهادند. کنسول انگلیس در تبریز در گزارش خود نوشت: آذربایجان دوباره لبخند می‌زند. این اولین بار بود که من پس از مدت‌ها خنده و شادی مردم آذربایجان را دیدم. ابراهای تیره ترور و وحشت، آسمان آذربایجان را ترک گفته‌اند. ایرج ذوقی، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، ۳۲۴/۲



تبریز ۲۱ آذر ۱۳۲۵- فریبانی فرقه و روز ارتش

شادی دیوانه‌وار مردم

کریستوفر سایکس که تنها خبرنگار خارجی در منطقه بود، در اظهاراتی قابل تامل، شادی مردم را با تعابیری ناشایست، توصیف می‌کند. او که ظاهراً از احساسات عمومی چندان خوشنود نیست، خوشحالی مردم را به «هیستریک جمعی» تشبیه می‌کند که از عصبانیت او حکایت دارد: من در اولین اتومبیلی که از میانه عازم تبریز شد، قرار داشتم و ۲۴ ساعت قبل از ورود نیروهای نظامی در تبریز بودم. به غیر از فرانس[در] سال ۱۹۴۴ من هرگز چنین احساسات پر حرارت و جوش و خروش را در هیچ جای دیگر ندیده‌ام. هیستریک جمعی معمولاً شهرها را فرا می‌گیرد نه روستاها را و جای تعجب است که این در دهات و روستاها بود که من شادی و نشاط دیوانه‌وار مردم را از سقوط رژیم که توسط شوروی حمایت می‌شد، دیدم. ایرج ذوقی، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، ۳۲۴/۲

انگلیسی گستاخ

سرلشکر حسن ارفع که در آن دوره ریاست ستاد ارتش را برعهده داشت در مورد حضور شوروی در آذربایجان و بی‌تفاوتی انگلستان از سر ریدربولارد پرسش می‌کند: «وزی به سر ریدربولارد سفیر کبیر انگلیس گفتم: چطور شما ساکتید که روسها آذربایجان ایران را بخورند؟ او لبخند زد و گفت: برای یک آذربایجان ایران که ما نمی‌توانیم با روسها به هم زده با هم بجنگیم!» ابوالحسن عمیدی نوری، یادداشت‌های یک روزنامه‌نگار. به کوشش مختار حدیدی... موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ص ۲۱۷.



فرمان استالین به تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان



چنان که در متن دستور استالین به تشکیل فرقه دموکرات می‌بینید، هدف کرملین از تشکیل آن فرقه، تجزیه آذربایجان عزیز از پیکر ایران اسلامی بوده است و نکته قابل تامل آن که، همان گونه که در متن فرمان مشهود است، دشمنان آزادی و استقلال ملت ایران، اهداف شوم و جهانخواهانه خویش را در پوشش شعارهایی فریبنده چون از بین بردن بیکاری و بسط رفاه و بهداشت و... پیش می‌برده‌اند.

جالب است که استالین، پس از گرفتن قول تشکیل شرکت نفت مختلط ایران و روس از نخست‌وزیر ایران (قوام‌السلطنه) و امید به امکان غارت نفت این سرزمین، آن نهضت به اصطلاح خلقی و انقلابی نجات آذربایجان را یکسره فراموش کرد و ایرانیان فریب‌خورده توسط تبلیغات شوروی را در گرداب خشم ملت، بی‌پناه رها ساخت.

فوق محرمانه
به رفیق باقروف

اقداماتی جهت سازماندهی یک جنبش جدایی طلب در آذربایجان جنوبی و دیگر ایالات شمال ایران:

... یک حزب دموکراتیک در آذربایجان جنوبی به نام «حزب دموکرات آذربایجان» [از این پس «فرقه دموکرات آذربایجان»] با هدف رهبری جنبش جدایی طلب در آذربایجان جنوبی تاسیس کنید.

... در میان کردهای ساکن شمال ایران برای جذب آنها در یک جنبش جدایی طلب که یک ناحیه خودمختار ملی کرد را تشکیل دهد، اقدامات مناسب صورت دهید.

یک گروه از فعالان مسوول را در تبریز - که به هماهنگی فعالیت‌هایشان با سرکنسولگری اتحاد جماهیر شوروی در تبریز موظف باشند - برای هدایت جنبش جدایی طلب تشکیل دهید. سرپرستی کلی این گروه به باقروف و یعقوب‌اف واگذار می‌شود. تهیه و تدارک اقدامات اولیه برای برگزاری انتخابات

دوره پانزدهم مجلس ایران، [با هدف تضمین انتخاب هواداران جنبش جدایی طلب بر اساس شعارهای ذیل به کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان (باقروف و ابراهیموف) سپرده شود:

الف) واگذاری زمین از اراضی خالصه و املاک بزرگ اربابی به دهقانان و اعطای اعتبارهای درازمدت مالی به دهقانان.

ب) از میان بردن بیکاری از طریق اعاده و توسعه کار در موسسات و همچنین برنامه‌های احداث راه و دیگر طرح‌های فواید عامه

پ) بهبود موسسات رفاه عمومی در شهرها و آبرسانی عمومی.

ت) بهبود بهداشت عمومی.

ث) اختصاص حداقل ۵۰ درصد از مالیات‌های دولتی به حوایج محلی.

ج) حقوق برابر برای اقلیت‌های ملی و عشایر؛ افتتاح مدارس و انتشار کتب و روزنامه به زبانهای آذربایجانی، کردی، ارمنی و آشوری، سیر مراحل دادرسی و مکاتبات رسمی در نهادهای محلی به زبانهای بومی، تاسیس نظام اداری محلی، از جمله ژاندارمری و پلیس با استفاده از عناصر ملی محلی؛ تشکیل انجمن‌های منطقه‌ای، محلی و شهری [و] نهادهای خودگردان محلی.

ح) بهبود اساسی در روابط ایران و شوروی.

۶. تاسیس گروه‌های رزمی مسلح به سلاحهای ساخت خارج جهت حوایج دفاعی اهالی هوادار شوروی [و] فعالین تشکیلات دموکراتیک و حزبی جنبش جدایی طلب...

یک انجمن برای مناسبات فرهنگی میان ایران و جمهوری شوروی آذربایجان با هدف تقویت اقدامات فرهنگی و تبلیغاتی در آذربایجان جنوبی تاسیس کنید.

... برای تامین مالی نهضت جدایی طلب در آذربایجان جنوبی و همچنین [تدارک شرکت] در انتخابات دوره پانزدهم مجلس ایران، یک صندوق ویژه به اعتبار یک میلیون روبل ارز خارجی - برای تبدیل به تومان - در کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی تاسیس شود. فصلنامه گفتگو، ش ۴۰ (شهریور ۸۳)، صص ۱۵۲ - ۱۵۱

بیانیه نهضت مقاومت جنوب

قیام فارس (شهریور ۱۳۲۵) به رهبری ناصر قشقایی و برادران وی، از جمله حوادث مهم و بحث‌انگیز تاریخ ایران در دوران بحران آذربایجان است که عملاً زمینه را برای اخراج وزرای توده‌ای از کابینه قوام‌السلطنه فراهم ساخت و از این طریق، با سست کردن پایه‌های قدرت حزب وابسته توده در مرکز کشور، راه را بر پاکسازی آذربایجان از سیطره فرقه دموکرات (متحد حزب توده) گشود. گزیده بیانیه این قیام در زیر از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد:

هم‌میهنان عزیز، متأسفانه دقیقاً خطر نزدیک شده و ساعات شومی که از رسیدن آن اجتناب می‌کردیم در شرف رسیدن است. ماجراجویان توده‌ای پس از پنج سال جنگ اعصاب و تمهید مقدمات ناگواری که به قیمت آزادی و استقلال و حاکمیت تمامیت ایران تهیه شده، اینک بر کرسی‌های وزارتخانه‌های این کشور تاریخی نشسته و مقدرات مردم ستمدیده این مملکت را به دست گرفته‌اند...

آقای قوام‌السلطنه که از شش ماه پیش زمام امور این مملکت را به دست گرفت از این جهت مورد احترام و تایید ملت ایران قرار گرفت که دست دخالت نامشروع بیگانگان را در مداخله امور ایران قطع کند و پای شرارت بی‌وطنان توده‌ای را از صحنه سیاست این کشور بشکند. به همین نظر، تحمیل هرگونه فشاری از طرف دولت قوام‌السلطنه نسبت به ملت ایران با تلخی تحمل پذیر شد. رجال ملی ایران بی‌تقصیر به زندان رفتند مطبوعات که زبان ملت و رکن چهارم مشروطیت و دموکراسی کشور ما هستند توقیف شدند. فشار طاقت فرسای مالیات‌ها و هزینه کمر شکن زندگانی، روزافزون گشت... ولی متأسفانه نه فقط این انتظارات عملی نشد بلکه این تحمیلات، مقدمه زمامدار شدن سران حزب توده و تسلط یافتن بی‌وطنان و بیگانه پرستان به این کشور بود که امروزه مشاهده می‌شود [که] ۵ وزارتخانه مهم را در کابینه قوام‌السلطنه توده‌ای‌ها به دست گرفته‌اند.

هم‌میهنان عزیز، کاسه صبر ما لبریز شده دیگر کار به استخوان رسیده است و این دیگر تحمل‌ناپذیر است که تربیت پسران و دختران مسلمان و ناموس‌پرست ما به دست وزیر توده‌ای بیفتد تا با اجرای مرام حزبی‌اش دین و ناموس از این به بعد در برنامه مدارس هم از امور ارتجاعی تلقی گردد و در مدارس ما درس بی‌دینی و ضدیت با خدا و بی‌وطنی و بی‌ناموسی تعلیم کنند...

ما اشخاصی نیستیم که بخوانیم در روزنامه‌ها بر همه چیز ما تهمت و ناسزا گویند و ما خوانندگان خونسرد آنها باشیم، ما به شهادت تاریخ ثابت کرده‌ایم که سالیان دراز در برابر بزرگترین قدرتهای جنگی دنیا مقاومت نشان دادیم و هیچ قدرتی قابل مبارزه با ما نخواهد بود...

از امروز که در عمل ثابت شده جریان‌های سیاسی خارجی، رئیس دولت را مرعوب و یا معتقد ساخته است لازم دانستیم که از حقوق قانونی خود استفاده علنی نماییم... ناگزیر به این وسیله اعلان خطر می‌نمایند و رسماً به گوش جهانیان می‌رسانند که بیش از یک میلیون مرد و زن نهضت مقاومت جنوب... همه جان بر کف و تفنگ به دوش دست به مبارزه علنی خواهند زد. این بیانیه که مبنی بر عقد خون و هم‌میمانی با قرآن مقدس آسمانی است... آخرین پیام نهضت مقاومت جنوب به دستگاه دولتی و ابنا‌ی دموکرات جهان است و با بی‌صبری و انتظار کامل، منتظر جبران این اشتباه و در حقیقت استغفارانه این گناه می‌باشیم که در غیر این صورت آتیه شاهد مبارزات خونین و انتقام‌جویانه ملت ناموس‌پرست و میهن‌دوستی خواهد بود که اساس نهضت مقاومت را تشکیل می‌دهد و والسلام علی من اتبع الهدی.

نهضت مقاومت جنوب [اول شهریور ۱۳۲۵]

نصیری طبیبی، منصور، نهضت جنوب؛ فارس، قشقایی و غائله آذربایجان، ص ۱۰۷.

بزرگترین اشتباه

برژنف، رهبر شوروی در سفری که سال ۱۹۶۳ / ۱۳۴۲ به ایران داشت، در پاسخ به سوال خبرنگاران پیرامون وقایع آذربایجان، آن را بزرگترین اشتباه دوران استالینی دانست و گفت:

«آقایان، گذشته را کنار بگذارید. آنچه پیش آمد، اشتباه بود، اشتباه بزرگ‌ترین اشتباه دوران استالینی

در ایران، اشتباهی که دست کم مردم آذربایجان را از آنچه به عنوان پیش درآمد انقلاب نامیده می‌شد آگاه کرد و برای همیشه از آن سیر ساخت.»
خلیل ملکی، خاطرات سیاسی، ص ۴۳۳.



مسوولان فرقه دموکرات آذربایجان

حکومت روسها در تبریز

دخالت شوروی در منطقه آذربایجان به حدی بود که سرتیپ درخشانی که هم فرمانده لشکر آذربایجان و هم استاندار بود، باید برگه عبور می‌گرفت:

«نیروهای شوروی بیشترین توجه را بر یادگان‌ها و پاسگاه‌های لشکر داشتند. سختگیری و فشارهای آنان به حدی رسیده بود که عبور یک نفر ژاندارم یا سرباز از پاسگاهی به پاسگاه دیگر مستلزم داشتن جواز عبور از مقامات شوروی بود، به طوری که خود سرتیپ درخشانی، فرمانده لشکر نیز بدون جواز عبور از ستاد لشکر نمی‌توانست به محلی برود.»
تیمسار علی اکبر درخشانی، ۲۱ آذر ۱۳۲۴ تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان و... ص ۲۷

هماهنگی انگلیس با شوروی

آقای دکتر اتور خامه‌ای که از نزدیک شاهد و ناظر و حاضر در آن وقایع بوده است، طی مقاله‌ای با عنوان: «علل فروپاشی فرقه دموکرات آذربایجان در آذر ۱۳۲۵»، می‌نویسد:



آتور خامه‌ای

هنگامی که در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ پیشه‌وری و رهبران و افسران فرقه دموکرات آذربایجان به آن سوی مرز گریختند، بهت و حیرت همه را فرا گرفت. یک چنین شکست و گریزی باور کردنی نمی‌نمود. آخر دو روز پیش از آن، پیشه‌وری در رادیوی تبریز سخنرانی کرده و شعار داده بود که: «مرگ هست، بازگشت نیست!» از آغاز آذر ۱۳۲۵، همه جا تدارک جشن نخستین سالگرد تاسیس «حکومت خودمختار آذربایجان» را در همین روز می‌دیدند و از رژه باشکوه «ارتش آذربایجان» به مناسبت آن سخن می‌راندند! رهبران حزب توده چنان از استحکام موقعیت خود مطمئن بودند که بر سر اشغال کرسی‌های نمایندگی خیالی مجلس پانزدهم به جان هم افتاده بودند و می‌کوشیدند آنها را از دست یکدیگر برابند! آن گاه در عرض چند ساعت تمام این آرزوها و توهمات بر باد رفت! من شخصاً از مرحوم ایرج اسکندری شنیدم که می‌گفت: «وقتی از فرار آنها اطلاع یافتیم، نشستیم یک ساعت گریه کردم!»

خامه‌ای بر اشتراک منافع انگلستان و شوروی در جریان آذربایجان نیز تاکید دارد و بر توافقی‌های دو دولت تصریح می‌کند:

در مورد انگلستان باید توجه داشت که این دولت نه تنها با خودمختاری آذربایجان مخالف نبود، بلکه هوادار جدی خودمختاری استان‌ها در سراسر ایران بود و این طرح را به صورت نظارت سه‌جانبه استالین و روزولت پیشنهاد کرده و آنها هم اصولاً پذیرفته بودند، ولی در عمل با اشکالاتی مواجه شد و صورت نگرفت. افزون بر این، انگلستان و شوروی یک توافق اصولی دیگر هم با هم کرده بودند که مبنای سیاست آنها در ایران در زمان جنگ تا ۱۰ سال پس از آن قرار داشت و آن این بود که متقابلاً به منافع نفتی هم احترام گذارند. یعنی شوروی از خرابکاری و لطمه‌زدن به شرکت نفت جنوب جلوگیری و انگلیس هم به بهره‌برداری شوروی از نفت شمال کمک کند. بنابراین احتمال این که آنها مقدمات چنین یورش را فراهم کرده باشند، بسیار بعید است.

ماهنامه حافظ، ش ۹ (آذر ۱۳۸۳)



نقش روحانیت از نگاه خاور شناسان

جورج لنزوسکی، محقق و مورخ لهستانی که سالهای دراز در خاور میانه و از آن جمله ایران به سر برده است، پیرامون «عناصر مخالف سیاست شوروی در ایران»، جامعه روحانیت ایران را از عوامل عمده پایان دادن به نقشه‌ها و تاکتیک‌های روسیه شوروی و ایادی آن در کشورمان می‌شمرد. به نوشته لنزوسکی: «یک عنصر سرسخت دیگر که بر ضد کمونیست‌ها مخالفت و مقاومت می‌کرد جامعه روحانی بود. در زمان رضاشاه دولت نسبت به روحانیون، رویه دوستانه و چندان ملایمی پیش نگرفت و گاه سختگیری‌هایی نسبت به بعضی به کار می‌برد ولی نتوانست روح ایمان و اعتقاد و تعصب مذهبی را در نهاد آنها خفه کند و بالنتیجه همین که رژیم تغییر کرد، روحانیون دوباره سر بلند کردند و در طول مدت جنگ [جهانی دوم] در عین حال [که] هم با کمونیسم مخالف بودند هم با وسترنیسم [= غربگرایی] توانستند نفوذ و اعتبار از دست رفته خویش را در میان توده‌های مردم باز یابند و قدم به قدم، مقام و قدرت خود را به دست آورند. دولت هم کم و بیش با روحانیون همراهی می‌کرد...»

روحانیون در خلال مساعی خویش برای تحصیل نفوذ و اعتبار از دست رفته خود در میان مردم با کمونیست‌ها نیز شدیداً مبارزه می‌کردند. تبلیغاتی که شوروی به منظور نشان دادن رواج و آزادی کلیه ادیان در اتحاد شوروی به عمل می‌آورد با فعالیت‌های حزب توده که سیاستش از این حیث دستخوش تردید و دودلی بود، وفق نمی‌داد. بعضی اوقات حزب توده علناً به روحانیون حمله می‌کرد و در بعضی موارد دیگر سعی داشت که از راه دوستی و اعلام رویه تشبیه به مذهب، خودش را به روحانیون شیعه نزدیک کند. بعید نیست کمونیست‌ها توانسته باشند چند نفر از روحانیون را در سلک طرفداران خود در آورند و لیکن قریه‌ای در دست نیست که نشان دهد در این زمینه پیشرفت مهمی نصیبشان شده و توانسته باشند که در میان اکثریت جامعه روحانیت نفوذ کنند. برعکس، روحانیون شیعه اولین کسانی بودند که به نقشه‌ها و تاکتیک‌های شوروی و کمونیست‌ها پی بردند و به مبارزه و مخالفت آشتی‌ناپذیر خود با نفوذ کمونیست‌ها ادامه دادند. آیت‌الله قمی هنگامی که از نجف و کربلا به تهران وارد شد، صریحاً خاطر نشان کرد که با حزب توده موافق نیست چون فعالیت‌های حزب مخالف دین اسلام است...

اگر نفوذ طبقه روحانیون را در میان توده‌های ایرانی در نظر بگیریم ملاحظه می‌کنیم که رویه ضد کمونیستی آنها در صحنه سیاست، عامل بسیار مهم و قابل توجهی می‌باشد...

رقابت روسیه و غرب در ایران، جورج لنزوسکی، ترجمه: اسماعیل رائین، چاپ دوم، صص ۲۶۸-۲۶۶.



در این بخش ضمن معرفی تفصیلی کتاب «غائله آذربایجان»، فهرست تعدادی از آثار مرتبط با موضوع فرقه دموکرات و بحران آذربایجان نیز ذکر شده است.



به کوشش مظفر شاهدهی

غائله آذربایجان

نویسنده: دکتر خاناباتیهرانی
به کوشش: سعید قانعی
ناشر: انتشارات زریاب
قطع: وزیری / ۹۴۰ صفحه

از جمله مهمترین کتب و منابع مطالعه تاریخ یک ساله سلطه فرقه تجزیه طلب و وابسته دموکرات، کتاب «غائله آذربایجان» نوشته دکتر خاناباتیهرانی است که در سال ۱۳۷۵ منتشر شده است. کتاب شامل پیشگفتار، بیست فصل تفصیلی (که متن اصلی کتاب را در برمی‌گیرد)، منابع و مآخذ و فهرست اعلام می‌شود. نویسنده در چهار فصل نخست پیرامون سیاست‌های توسعه طلبانه شوروی در ایران، روند و چگونگی تکوین و شکل‌گیری فرقه دموکرات آذربایجان، تشکیل حکومت

خود مختار این فرقه در آذربایجان و سیاست‌های کلی دولت‌های وقت ایران در این باره به طور مبسوط سخن می‌گوید و طی فصول پنجم تا نهم نیز دیدگاه‌های امریکا درباره غائله آذربایجان، تشکیل کمیسیون رسیدگی به بحران، ارجاع مساله به شورای امنیت مسافرت هیات ایرانی به مسکو و برخی از مهمترین حوادث و رخداد‌های سیاسی دیگر ایران طی سالهای ۱۳۲۶-۱۳۲۵ را به تفصیل بررسی می‌کند. در فصول دهم تا پانزدهم کتاب هم مخاطبان و خوانندگان این اثر با طرحت مساله آذربایجان در شورای امنیت، مذاکرات سران فرقه با دولت مرکزی ایران در تهران، نحوه نجات آذربایجان از سلطه فرقه، تبعات و اثرات یک سال



حکومت فرقه در آذربایجان، تشکیلات و تاسیسات آن در آذربایجان و نیز فرار و فرجام پیشه‌وری و دیگر سران فرقه دموکرات آشنا می‌شوند. پنج فصل پایانی کتاب هم به موضوعات زیر اختصاص دارد: وضع فراریان فرقه دموکرات آذربایجان در شوروی و قفقازیه، نتایج سیاسی مترتب بر خاتمه غائله آذربایجان، کنفرانس مسکو و ایران، گزارشها و اقدامات مظفر فیروز سفیر کبیر وقت ایران در مسکو و قانون عفو عمومی مجرمین غائله آذربایجان.

کتابشناسی «بحران آذربایجان» و «فرقه دموکرات»

۱۲. حسن نظری، گماشتگی‌های بدفرجام، تهران، رسا، ۱۳۷۶.
۱۳. رحیم زهتاب فرد، خاطرات در خاطرات، تهران، ویراستار، ۱۳۳۳.
۱۴. اردشیر آوانسیان، خاطرات اردشیر آوانسیان، تهران، نگره، ۱۳۷۶.
۱۵. جعفر پیشه‌وری، ۲۱ آذر، تهران، فرزانه، بی تا.
۱۶. محمدرضا خلیلی عراقی، خاطرات سفر آذربایجان، بی تا، بی جا، بی تا، ۱۳۲۷.
۱۷. ابوالحسن عمیدی نوری، آذربایجان دموکرات، تهران، ناد، بی تا.
۱۸. احمد شفايي، قیام افسران خراسان، تهران، کتابسرا، ۱۳۶۵.
۱۹. ایرج اخگر، مرگ هست و بازگشت نیست، بی تا، بی تا، بی تا.
۲۰. علیرضا نابدل، آذربایجان و مساله ملی، بی تا، بی تا، بی تا.
۲۱. روبرت روسو، جنگ آذربایجان در ۱۳۲۴، بی تا، بی تا، بی تا.
۲۲. بحران آذربایجان به روایت اسناد نخست وزیری (۲۵-۱۳۲۴)، تهران، مرکز اسناد ریاست جمهوری، ۱۳۷۵.
۲۳. استاد فرامرزی و قضیه آذربایجان، به کوشش حسن فرامرزی، تهران، دستان، ۱۳۷۹.
۲۴. علی مرادی مراغه‌ای، از زندان رضاشاه تا صدر فرقه دموکرات آذربایجان تهران، اوحدی، ۱۳۸۲.
۲۵. جمیل حسنی، فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان به روایت اسناد محرمانه آرشیوهای اتحاد جماهیر شوروی، تهران، نی، ۱۳۸۳.
۲۶. خاطرات سرتیپ علی اکبر درخشانی، تهران، شیرین، ۱۳۸۵.
۲۷. ابراهیم ناصحی، غائله آذربایجان در رهگذر تاریخ، تبریز، ستوده، ۱۳۸۵.
- در اکثر کتب و آثاری که موضوع تاریخ معاصر ایران را مورد بررسی تحلیلی- تاریخی قرار داده‌اند، به انحاء گوناگون، پیرامون غائله آذربایجان ذکری به میان آمده است. برخی از مهمترین منابعی که درباره این واقعه به گونه‌ای مبسوط سخن به میان آورده است، عبارتند از:
 ۱. ایران در بحران، به کوشش کیانوش کیانی و پرویز بدیعی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۹.
 ۲. حمید ملازاده، رازهای سر به مهر: ناگفته‌های وقایع آذربایجان، تبریز، مهد آزادی، ۱۳۷۶.
 ۳. نجفقلی پسیان، مرگ بود، بازگشت هم بود، تهران، بنگاه مطبوعاتی امروز، فروردین ۱۳۲۸.
 ۴. اسماعیل نورزاده بوشهری، اسرار نهضت جنوب: سیاسی و تاریخی، تهران، تالش، ۱۳۲۷.
 ۵. جهانگیر تفضلی، خاطرات جهانگیر تفضلی، به کوشش یعقوب توکلی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
 ۶. لولویس فاوست، بحران آذربایجان (۲۵-۱۳۲۴)، ایران و جنگ سرد، ترجمه کاوه بیات، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴.
 ۷. محمدخان ملک یزدی، غوغای تخلیه ایران، تهران، سلسله، ۱۳۶۲.
 ۸. خاطرات دکتر غلامحسین فروتن، یادهایی از گذشته، به کوشش علی دهباشی، تهران، سخن، ۱۳۸۰.
 ۹. جعفر پیشه‌وری، زندان رضاشاه، محاکمات، دفاعیات و خاطرات زندان، تهران، شیرین، ۱۳۸۴.
 ۱۰. باقر عاقلی، میرزا احمدخان قوام‌السلطنه در دوره قاجاریه و پهلوی، تهران، جاویدان، ۱۳۷۶.
 ۱۱. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران، ۱۳۳۲-۱۳۲۰، ترجمه عبدالرضا هوشنگ فدوی و بیژن نوذری، تهران، البرز، ۱۳۷۲.

دوستی میمون‌ها!

تاریخچه حزب عدالت نوشتن کافی است، تا فرصت هست با ما همگام شو.

پیشه‌وری در پاسخ به باقراوف می‌گوید این روسها که امروز به منظور پیشبرد اهداف سیاسی‌شان ما را به بازی می‌گیرند، آدمهای مورد اطمینانی نیستند. آنها در صورت لزوم به ما کمکی نمی‌کنند و ما را در میدان مبارزه تنها می‌گذارند. محبت روسها به محبت میمون شباهت دارد که هنگام غرق شدن در آب پاروی بچه‌اش می‌گذارد. من آنها را خوب می‌شناسم. سرانجام پس از گفتگوی زیاد، پیشه‌وری با اطمینان به میرجعفر باقراوف به اعتبار خدمت به ملت ایران با پیشنهاد باقی آنها موافقت کرد.

رازهای سر به مهر، تهیه و تنظیم حمید مولزاده، ص ۲۰

ابراهیم نوروزاف که از طرف کا.گ.ب در پوشش خبرنگار نظامی در شهریور ۱۳۲۰ به همراه ارتش سرخ وارد ایران شد در خاطرات خود پیرامون انتخاب پیشه‌وری به رهبری فرقه دموکرات می‌نویسد:

پیشه‌وری با رهبری فرقه دموکرات موافق نبود [لکن] در سال ۱۳۲۳ در جلفای شوروی در داخل قطار ملاقاتی بین میرجعفر باقراوف [دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی] و جعفر پیشه‌وری صورت گرفت. در آنجا بود که باقراوف رهبری فرقه دموکرات را به پیشه‌وری پیشنهاد نمود، اما او موافقت نمی‌کرد. میرجعفر باقراوف خطاب به پیشه‌وری گفت: دیگر از

شمال و جنوب آزاد

موری، سفیر امریکا در ایران معتقد است که موافقت انگلیسی‌ها در مقابل روسها در قضیه آذربایجان، دست آنها را برای تصرف نفت جنوب و خوزستان باز گذاشت:

«... روش اخیر انگلیسی‌ها عقیده مرا تقویت کرده است که آنها سازش ضمنی با روسها به عمل آورده‌اند و دست آنها را در شمال باز گذاشته‌اند، در حالی که وضع خود را در جنوب تثبیت می‌نمایند. انگلیسی‌ها اصرار می‌ورزند که ایرانیان کمیسیون سه‌جانبه را بپذیرند و از ارجاع موضوع به سازمان ملل متحد انصراف ورزند... من گمان می‌کنم این نکته بسیار مهم باشد که بولارد، سفیر انگلیس در تهران، در یادداشت اصلی به بوین، وزیر امور خارجه انگلیس، راجع به پیشنهاد کمیسیون سه‌جانبه، از خوزستان (به عنوان این که امکان توجه مخصوص به آن گردد) یاد کرده و نیز از این که در آخرین پیش نویس نهایی راجع به کنفرانس که به مسکو ارسال شده است از «زبان عربی» (به عنوان این که زبان اقلیتی باشد که در مدارس معرفی شود) سخن گفته است.

این نکته ممکن است دال بر این باشد که به موازات یک آذربایجان خودمختار و تحت تسلط شوروی، یک خوزستان خودمختار تحت تسلط انگلیس نیز اندیشه شده باشد...»

رحیم زهتاب فرد، خاطرات در خطرات، صص ۲۳۷ و ۲۳۸.

عنايات اهل بيت عليهم السلام و نجات آذربايجان

حتی حسین علا هم به سیدالشهدا پناه برد



حسین علا

اهل بیت علیهم السلام که خاندان جود و کرم‌اند، در مقاطع بحرانی تاریخ، به یاری ملت ایران آمده و آنها را از مشکلات عظیم، رهایی بخشیده‌اند. فی‌المثل اشغال ایران در جریان جنگ جهانی اول و دوم و توافق متفقین برای تقسیم آن پس از جنگ دوم - که تجزیه آذربایجان یک پرده از آن نمایش بود - حملگی موید آن است که این کشور با دستی غیبی حفظ و هدایت شده و این نبوده جز با عنایات اهل بیت علیهم السلام. در این مقال گوشه‌هایی از توجهات آن بزرگواران به ایران را در جریان اشغال آذربایجان با هم می‌خوانیم:

۱- عنایات امام‌رضا

داستان زیر نشان می‌دهد که عنایت خاندان پیامبر در رفع آن بلیه بزرگ تاریخی بی‌تأثیر نبوده است. حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد شریف رازی در کتاب «آثار الحجه» (۲۳۱۸-۲۳۲۲) بخش مربوط به زندگینامه حکیم و دانشمند مشهور، حاج میرزا مهدی آشتیانی (۱۳۷۲-۱۳۰۶ ق) می‌نویسد:

مرحوم آشتیانی خواب عجیبی دیده بودند. در منزل مرحوم آیت‌الله العظمی حجت در حضور آیت‌الله العظمی بروجردی و آن مرحوم و آیت‌الله خوانساری و دیگران نقل کردند که بسیار مهم و عجیب بود و مرحوم آقای حجت فرمودند که باب علمی از این خواب برای من مفتوح شد.

مرحوم میرزا مهدی آشتیانی فرمودند که در موقع انقلاب دمکرات آذربایجان و فتنه پیشه‌وری، مشرف به مشهد می‌شدم. در نزدیکی سبزو در ماشین حالم به هم خورد که همه اهل اتوبوس مضطرب و پریشان شدند. در آن حال دیدم که در عرفات هستم و می‌دیدم از آن آسمان انواری به زمین عرفات فرود می‌آید و مردم عرفات را دیدم که به یک طرف متوجهند.

گفتم: کجا می‌روید؟ گفتند: حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تشریف آورده‌اند و اهل عرفات به خدمت آن حضرت مشرف می‌شوند. من هم آمدم دیدم ۱۴ خیمه مجلل و با عظمت و نورانی برپاست و یک خیمه که از همه بزرگتر است مورد توجه مردم است. گفتند: پیغمبر مکرم خدا در این خیمه است. نزدیک شدم و اذن گرفتم و وارد شدم. سلام کردم. خواستم عرض حوائج کنم. فرمودند: برو در خیمه هشتمین. نزد فرزندم حضرت علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام. فوراً امتثال کرده آمدم. در آن خیمه حضرت رضا علیه‌السلام را دیدم نشسته است. سلام کردم و سه حاجت خود را، که یکی از آنها شفای من از کسالت یرقان بود و دیگری نجات ایران و مسلمانان از شر حزب توده و حزبه‌ها و سومی حاجت شخصی دیگر عرض کردم. فرمودند: فلان حاجت رواست و کسالت نیز مقدر است تا زنده هستی با تو باشد و راجع به ایران و نجات از این فتنه‌ها، بدان **مادامی که ایرانی‌ها متوجه به زیارت قبور ما و مجالس ذکر و روضه برای مصائب ما هستند، ایمن از شر اشرازند و عن‌قریب حزبی‌های توده و دمکرات از بین خواهند رفت** که یکمرتبه متنبه شده و دیدم اهل ماشین همه گریان و برای من انقلاب و اضطراب دارند.

مرحوم آیت‌الله حجت فرمودند: من، اخبار «ان‌الله يتجلى لاهل العرفات» را دیده و معنای آن درست برایم روشن نبود. از این خواب فهمیدم خبر، درست و تجلی خدا [همان] تجلی اهل بیت و ائمه هدی علیهم‌السلام است. پس از مدتی مرحوم میرزا، معاودت به تهران [کرده] و در اثر همان کسالت یرقان و زردی و قند، منزوی شده تا سال ۱۳۷۲ ق. که مرحوم و جنازه [اش] از تهران حمل به قم و در مسجد بالاسر به خاک سپرده شد...

۲- عنایات سیدالشهدا در رهایی آذربایجان

امان‌مونه دیگر از عنایات حسینی به کشور خویش را از خاطره‌های نقلی می‌کنیم که در نشریه ره‌آورد درج شده و

بوندند. اذهان آنان تا حد زیادی نسبت به موضوع مورد مطالبه ما روشن بود با این همه از یک طرف نفوذ دولت قاهر شوروی در دولتهای تابع سیاست او و از طرف دیگر گرچه دولت امریکا برعهده‌شکنی شوروی و تخلف مستمر او در عدم تخلیه ایران و فراخواندن قشونش اعتراضی رسمی کرده و پروتستی داده بود و آقای جیمز برنز وزیر امور خارجه امریکا نیز در ملاقات‌هایی که با او داشتم تأیید شخصی خود را از اقدامات ایران مکرر به من گفته و می‌گفت، با این همه هنوز به طور رسمی از خط مشی و از نظر دولت و رئیس‌جمهوری امریکا آقای ترومن و این که حمایت اینان از ایران تا چه پایه [است] و رای امریکا در شورای امنیت چیست، اطمینانی نیافته بودم. از این رو بسیار نگران وضعیت مساله و موفقیت آن در شورای امنیت بودم. از دیدارها و مذاکراتی هم که با آقای ویشینسکی نماینده و سفیر شوروی داشتم نیز نتیجه‌های حاصل نمی‌شد و از خشکی و خشونت ذاتی و چهره بی‌عاطفه و آمپاسیبل او نیز نشانه موافقت و نوید رفع مزاحمتی انتظار نمی‌رفت و هر چه موعده‌بحث و رسیدگی به شکایت ایران در شورای امنیت نزدیکتر می‌شد، نگرانی من افزایش می‌یافت.

مرحوم علا پس از مختصر مکث فرمود: آن چه می‌خواهم برای شما بگویم، از این به بعد است و ادامه داد: پدرم مرحوم علا‌السلطنه به حضرت امام حسین (ع) اعتقاد و تمسک قلبی فراوانی داشت و این تمسک [پابندی و چنگ‌زدن] و اخلاص، در شیوه زندگی او مشهود بود و بارها توسلات او را به حضرت سیدالشهدا چه در مسائل شخصی یا اجتماعی و نیز جهت حسن اجرای تکالیف رسمی‌اش شاهد بوده‌ام و یک بار به من گفت: آقای میرزا حسین‌خان من از اسمم که محمدعلی است نیمه اول آن را که محمد است به برادرت داده‌ام و علی‌القاعده می‌بایست نام تو را علی که نیمه دیگر نامم می‌باشد بگذارم؛ ولی بنا به اخلاص و ارادت خاصم به حضرت امام حسین (ع) نام تو را حسین گذاشتم. آقای میرزا حسین‌خان! در زندگی‌ات همیشه از صاحب اسمت مدد و کمک بخواه و در هر گرفتاری و مشکل از آبروی حضرت سیدالشهدا در پیشگاه حق تعالی استمداد کن و یاری طلب و مبادا این مطلب را فراموش کنی یا خدای نخواستگه آن را با اهمیت بسیار تلقی به قبول نکنی. آقای میرزا حسین‌خان، من، برادرت و تو را به صاحبان اسمتان سپرده‌ام، پسر، صاحب اسمت را همواره به خاطر داشته باش...

علا ادامه داد که در آن ایام مهم و سخت آخر زمستان سال ۱۳۲۴ و اول بهار ۱۳۲۵ که من بسیار مشوش و نگران حل مساله و تأمین حقوق حقه ایران بودم برای چندمین بار در زندگی‌ام به دامن حضرت سیدالشهدا

اهمیت مطلب بدان است که این نشریه در خارج از کشور به چاپ می‌رسد و چندان میانه‌ای با انقلاب و نظام اسلامی و اصراری بر درج مطالب مذهبی ندارد و به علاوه این یادمانده مربوط به حسین علا، نخست‌وزیر ایران در سالهای اشغال آذربایجان است. آنچه در زیر می‌خوانیم البته به معنای تأیید بست عملکرد علا در طول حیات سیاسی وی نیست و بررسی جامع کارنامه سیاسی حسین علا و نقد خطبها و خطاهای او فرصت مبسوطی می‌طلبد که در این مجال اندک نمی‌گنجد. این خاطره نشانگر نفوذ عمیق فرهنگ تشیع است که سبب می‌شود فردی همچون علا نیز در مواقع بحران به فطرت خویش برگشته و برای نجات کشور خود، دست‌نیز به دامان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام دراز کند.

آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی این خاطره را به همراه عده‌ای، شخصاً از حسین علا شنیده و می‌گوید اکنون از آن جمع جز دکتر فریدون علا (فرزند حسین علا) و پرویز نجومی (منشی یا رئیس دفتر علا در دوران نخست‌وزیری) کسی در قید حیات نیست.

ماجرای این قرار است که حسین علا چند ماه قبل از مرگ در اواخر سال ۴۲ یا اوایل سال ۴۳ روزی آقای مهدوی را - که سردفتر اسناد رسمی بوده - برای تنظیم وصیتنامه خود به منزلش فرامی‌خواند. پس از انجام مراحل قانونی به تناسب مباحث مطرح شده، خاطره زیر را نقل می‌کند و از کلیه حضار اخلاقاً می‌خواهد مادام که زنده است این مطلب را حتی به فرزندان خود نیز بازگو نکنند.

خاطره مربوط به مقطعی از اشغال آذربایجان است که پرونده شکایت ایران به شورای امنیت رفته و علا برای دفاع از حقوق ایران در کمال ناامیدی به سازمان ملل سفر کرده بود. او می‌گوید: از من بشنوید و عقیده مرا بدانید که عامل اصلی در موفقیت ایران و پیشرفت کار مادر سازمان ملل حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه‌السلام می‌باشند و حالا خوب گوش کنید و توجه بفرمایید: پس از مجاهدات و نطق معروف جناب آقای تقی‌زاده در لندن اقدامات بسیار وطن‌خواهانه و مؤثری که معظم له در لندن انجام دادند و مآلاً ارجاع مساله ما به شورای امنیت عملی شد و مقرر گشت که دنباله کار را در امریکا و در سازمان ملل این خدمتگزار به عهده داشته باشد. من آن چه را که می‌توانستم از مجاری دیپلماسی در احقاق حق و بیان تجاوزه و عهدشکنی شوروی‌ها به همه اعضای شورای امنیت اعلام کنم، کردم و به همه آنان حالی کردم که از حمایت حقوق حقه ایران دریغ نکنند گرچه با اقداماتی که قبلاً جناب آقای تقی‌زاده در لندن فرموده و صدای مظلومیت ایران را به گوش همه عالم رسانیده

چنگ زدم

علا سری تکان داد و نگاهی به خانم علا کرد و باز رو به من کرد و گفت: در گرفتاری بانک ملی و لیندن بلات هم همین کار را کردم.

روز پیش از تشکیل جلسه شورای امنیت ساعتی در اتاقم به تنهایی ماندم و با خداوند تبارک و تعالی راز و نیازی کردم و از ذات کبریایی او برآوردن حاجت و پیروزی ایران عزیز را در احقاق حق به تضرع تقاضا کردم و سپس تصمیم گرفتم که با خلوص نیت به در خانه سیدالشهدا بروم زیرا که «دولت، در آن سرا و گشایش، در آن در است». برخاستم، به خانه آمدم و به فکر رسید بهتر است باز به فرموده حافظ عمل کنم که «شستشویی کن و آنگه به خرابات خرام». باید اولاً ظاهر خود را پاک کنم و سپس از خداوند متعال به دعا، طهارت باطنم را التماس و تقاضا کنم و بعداً به حضرت سیدالشهدا متوسل شوم و از صاحب اسمم مدد بخواهم.

حضرت علیه‌السلام نایب‌السلطنه و خانم که منتظر نبودند در آن ساعت من در منزل باشم، دلواپس من شدند؛ ولی من آنان را آرام کردم و گفتم به چه منظور در این ساعت به خانه آمده‌ام از خانم نایب‌السلطنه پرسیدم به نظر شما بهترین راه توسل به حضرت امام حسین (ع) در این اوضاع و احوال و شرایط چیست؟ و خودم فکر کرده‌ام زیارتی و نمازی بجای آورم. ایشان هم یک توجه روحی مطلوبی یافتند و فرمودند: خوب آقای علا زیارت عاشورا تلاوت کنید، مادر نیویورک من امکان تهیه کتاب دعایی که محتوی زیارت عاشورا باشد، شخصاً نداشتم. لذا بدون آن که مقدمه‌های بچینم و یا مقصودم را بگویم به آقای حاج محمد نمازی تلفن کردم و گفتم من نیاز میرمی به کتاب دعایی که زیارت عاشورا در آن باشد دارم و خواهش می‌کنم که به هر نحوی هست آن را برایم فراهم آورند و ایشان وعده مساعدت دادند و گفتند در کتابخانه خود چنین کتابی را دارند و فوراً برای من می‌فرستند.

علا اضافه کرد که آقای حاج محمد نمازی مرد روشن و مقید به رعایت آداب و پایبند به موازین و معانی اخلاقی و مذهبی بود. نمی‌دانم شما ایشان را در این سالهای اخیر که در ایران بودند ملاقات کرده‌اید؟ به عرض آقای علا رساندم که بلی ایشان را ملاقات کرده‌ام.

علا ادامه داد: بنابراین من اول غسل کردم و لباسهای خفیفی پوشیدم و قالیچه‌ای را برداشتم و به اطاق کوچکی در منزل رفتم و منتظر کتاب دعا ماندم و در حال انتظار، نماز خواندم و به درگاه باریتعالی استغاثه کردم و بعد از ساعتی فرستاده آقای حاج محمد نمازی کتاب دعا را [آوردند] که جای زیارت عاشورا را در آن با صفحه کاغذ سپیدی مشخص کرده بودند.



من تا آنجا که می‌توانستم درست بخوانم و صحیح تلفظ کنم. الفاظ آن زیارت را با تضرع و توجه می‌خواندم؛ ولی به اصطلاح حضور قلبی که داشتیم مرا از توجه به الفاظی که شاید بدرستی به معنی آن واقف نبودم، باز می‌داشت و دلم در عالم معنی در حضور اقدس حضرت امام حسین (ع) بود. زیارت را تمام کردم و پس از آن باز نماز خواندم و تا آنجا که می‌توانستم برای موفقیت ایران و کامیابی در شورای امنیت دعا کردم و وظیفه‌ام را تا آنجا که می‌دانستم و می‌توانستم در این توسل انجام دادم و خدا را گواه می‌گیرم که از آن لحظه چنان قوت قلب و اطمینان و اعتمادی بر پیروزی ایران برای من حاصل شد که وصفناپذیر است و فردا که جلسه شورا تشکیل شد، به شایستگی سخنران‌ام را در دفاع از حقوق وطن عزیزمان آن چنان که می‌بایست و می‌خواستیم به پایان رساندم. مسأله [آذربایجان] همان طور که شنیده یا خوانده و دانسته‌اید، به نفع ایران خامه یافت و شورای امنیت نیز به اولین موفقیت چشمگیر خود در امری که به آن ارجاع شده بود، نایل گشت.

آقای دکتر مهدوی! این آن چیزی بود که می‌خواستیم به شما بگویم. [آیدانیید که عقیده‌ها را سخن جازم حسین علا این است که عنایات الهی به برکت حضرت سیدالشهدا شامل حال ایران شد و عامل معنوی واقعی اخراج نیروهای شوروی از ایران، حسن تقی‌زاده و حسین علا و دیگران نیستند و آن عامل فقط حسین بن علی علیه‌السلام است و بس و باز تکرار می‌کنم عهده‌ای که با من بستید، فراموش نکنید و تا من زنده‌ام از این موضوع یا احدی در صحبتی یا در نوشته‌های چیزی نگویید و نویسد!]

۳- توسل مردم از دیبل به حضرت ابوالفضل

آیت‌الله حاج سید محمد مقتی الشیعیه از علمای اردبیلی تبار ساکن قم، نیز ماجرای را نقل کرده‌اند که به نوشته ایشان مربوط به زمانی است که دموکراتها بر آذربایجان مسلط بودند:

آن زمان من در اردبیل محصل بودم. به قصد ادامه تحصیل در حوزه علمیه قم، تصمیم گرفتم از اردبیل خارج شده به تهران و سپس به قم بروم. مائشین گرفته به طرف تهران حرکت کردیم. بین شهرستان میانه و زنجان راهی بسته بود و دموکرات‌ها مانع عبور مائشین‌هایی می‌شدند که از طرف آذربایجان به تهران می‌رفت. فقط به بعضی از افراد مانند پیرزن‌ها و مرضیه‌ها اجازه عبور داده می‌شد. ما خواستیم برگردیم، یک در جدار ارتش آذربایجان، که همراه ما بود، مرا شناخت و نزدیک سروان آذری (که گویا او هم با ما هم‌مسافری بود) برد و به وی گفت: این آقا فرزند مرحوم آقای سید تقی مجتهد است و می‌خواهد برای تحصیل برود، به او اجازه بدهید که از مرز حکومت آذربایجان عبور بکند.

گفت: صدور اجازه دست ما نیست، سپس اسم یک شخصی را ذکر کرده و ما را نزد او برد و گفت: این آقا محصل علوم دینی است و می‌خواهد برای تحصیل به قم برود. آن شخص، که از قد و قامت و حتی لهجه‌اش معلوم بود از افراد آذربایجان شوروی است، گفت: نمی‌شود اجازه داد، چون اینها جوانند و نمی‌فهمند و ایشان را در قم بر ضد ما پرورش می‌دهند. من متاثر شدم و مایوسانه به زادگاه خویش - اردبیل - برگشتم و در مساجد آبا و اجدادی خودمان مشغول اقامه نماز شدم، ولی هر روز وضع بدتر از روز دیگر می‌شد. سربازها را لخت به حمام می‌بردند و مردم را از تعزیه‌داری و اطعام و احسان و کمک به مساجد و تکیه‌ها منع می‌کردند و پولهای جمع شده را برای تأمین مخارج جلسات و اجتماعات خودشان می‌خواستند.

تصادفا مسجد جمعه، که یکی از مساجد قدیمی و از جمله آثار باستانی شهر اردبیل می‌باشد، عالم نداشت و چند نفر از توده‌های متنفذ نیز که در آن محله بودند از روضه‌خوانی و نماز ممانعت می‌کردند. لذا جمعی از ریش‌سفیدان محل، برای اقامه نماز مراهبه آن مسجد بردند که طرف صبح نیز در آن روضه گذاشته بودند. من برای نماز به آن مسجد می‌رفتم و چون تهدید می‌شدیم می‌خواستیم نزوم ولی مومنین به من قوت قلب دادند و مانع انصراف من از اقامه جماعت در مسجد مزبور بودند. از سوی مخالفان نیز انواع و اقسام اذیت‌ها صورت می‌گرفت والبته، به ملاحظه موقعیت آبا و اجدادی و نفوذ عشیره‌ای ما، ممانعت علنی از رفتن ما به مسجد نمی‌شد. باری، یک روز، بعد از نماز صبح، روضه‌خوان نیامد و بعدا معلوم شد که وی را تهدید کرده بودند.

در مسجد مرحوم صاحب زمانی، بالای قسمتی که طشتهای آب را در ایام محرم در آنجا قرار می‌دهند، عکس حضرت عباس (ع) و شمایل آن حضرت را که نمایانگر ضربه وارده به سر مبارک ایشان بود، زده‌اند. البته شمایل مزبور پشت پرده قرار دارد و پرده روی آن را فقط در شبهای عاشورا، زمانی که دسته‌های مهمی از محمله‌های مختلف شهر با تشریفات خاص برای تعزیه‌داری به آن مسجد می‌آیند، کنار می‌زنند، و شور احساسات عزاداران با دیدن شمایل، به حدی تشدید می‌شود که چندین نفر از کثرت گریه به حال غش و اغما می‌افتند.

خلاصه چون روضه خوان در آن روز نیامد، مردم حدس زدند که توده‌های مانع آمدن وی شده‌اند. برخی از آنها رو به قبله نشستند و من هم در جلو آنها قرار گرفتم (مثل حالت نماز جماعت). یکی از پیرمردان به نام کربلایی ابراهیم علاف که از معمرین شهر ولی فردی باشکوه بود و محاسن بلند و سفید و قیافه‌ای نورانی داشت و از مریدها و از مقلدین مرحوم ابوی بود، مردم را دعوت نمود که برای نابودی دشمنان اسلام و شعائر مذهبی و محو دشمنان استقلال مملکت متوسل به حضرت عباس (ع) شوند و آن گاه خود عوض روضه‌خوان پرده را از روی شمایل حضرت عباس (ع) بالا زد.

با ظهور شمایل منسوب به حضرت و نگاه مردم به آن، دلها، یادآور مصائب حضرت گردید و جمعی از کثرت بکا از حال رفتند. من چون دیدم مردم دارند از حال می‌روند و شاید بعضی از مومنین، به علت شدت گریه و ناله، دچار

امین خوشحال شدند و اطمینان پیدا کردند که توسل آنها مورد توجه واقع شده است. پس از آن نیز زیاد طول نکشید که پیشه‌وری و سران دموکرات به کشور شوروی سابق فرار کردند و مملکت ما از اشغال عوامل روسیه نجات یافت.^{۱۱}

مخالفت فرقه دموکرات با عزاداری حسینی

اما علت عنایت اهل بیت به آذربایجان را در خلال فرمایش‌های حضرت رضا و سایر معصومان دیدیم که فرمودند اگر مردم ایران عزای حسینی را اقامه کنند، مورد توجه ما اهل بیت قرار خواهند گرفت. در جریان اشغال آذربایجان نیز، مردم غیور آن خطه با وجود مخالفت فرقه دموکرات، عزاداری حسینی را با شکوه برگزار کردند و مزد خویش را نیز از اهل بیت دریافت کردند. زیرا محرم سال ۱۳۲۵ شمسی که با آذر آن سال مصادف بود، در سراسر ایران شور و غوغای عجیبی برپا بود و حتی در آذربایجان که درگیر غائله فرقه دموکرات بود و مردم احساس امنیت نمی‌کردند، مراسم روضه و عزاداری رواج داشت؛ آیت‌الله آقا میرزا عبدالله مجتهدی در خاطرات خود در آن روزها در خصوص محرم ۱۳۶۵ قمری می‌نویسد: روضه‌های دهه، زنانه و مردانه، شروع شده است؛ ولی قاعدتا بایستی مجالس روضه کما و کیفا مثل سالهای پیش نباشد...^{۱۲}

در هفتم محرم ۱۳۶۵ ق/ ۱۲/ آذر ۱۳۲۴ دموکرات‌ها با موزیک وارد تبریز شدند. آذربایجان و تبریز دچار ناامنی گسترده‌ای شده بود و صدای تیراندازی در بیشتر مناطق به گوش می‌رسید. با این اوصاف در تساعوا و عاشورای آن سال، مردم عزاداری شایان توجهی برپا داشته بودند.

سوگواری بسیار عظیم و باشکوه مردم آذربایجان در فوت مرجع عالیقدر شیعه مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، به تصفیه خاک ایران از وجود فرقه دموکرات در آذربایجان و کردستان سرعت بخشید



من از ایران حمایت می‌کنم، مادام که که عزای جدم سیدالشهدا را به پا دارند

آقای شیخ نعمت‌الله نجفی شهرضایی (که قبلا در بیت مرحوم آیت‌الله گلپایگانی در قم حضور داشته و در مدرسه ایشان نیز تدریس می‌کرد) در اوایل دهه ۱۳۳۰ شمسی اظهار داشتند: در دورانی که توده‌های کافر و چشمگیری از خود نشان داده و تظاهرات ضداسلامی آنها مایه نگرانی شدید متدینین شده بود، عده‌ای از آنها به علمای قم نامه نوشته و اخطار کردند: «این دست‌هایی که مردم الان می‌بوسند، ما تا چند روز دیگر بالای دار خواهیم برد.»

هنگامی که نامه به دست علما رسید، متاثر شدند و آن شب، در منزل مرحوم میرزا مهدی بروجرودی (پدرخانم مرجع بزرگ شیعه مرحوم آقای گلپایگانی) جلسه توسلی بود و حضار خیلی متقلب شدند. مرحوم بروجرودی شب در عالم رویا دید ایران را آب گرفته و قزاقهای روسی می‌خواهند به ایران حمله کنند که ناگهان یک کشتی روی آب ظاهر شد و حضرت ثامن‌الحجج ابوالحسن علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام روی عرشه کشتی آمده با دست مبارک به طرف قزاقها اشاره فرمودند. با این اشاره، آنها به عقب برگشتند، سپس حضرت فرمودند: **من از این کشور حمایت می‌کنم، مادام که عزای جدم ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام را بپا دارند.**

آیت‌الله مجتهدی می‌نویسد: «این روزهای عزاداری را مردم اهمیت زیاد می‌دهند و با آن مقدمات کسی گمان نمی‌کرد به این آسانی مراسم مقرر انجام پذیرد.»

رحلت مرجع تقلید و شکست فرقه

اهالی غیور آذربایجان در آبان‌ماه و قبل از فرارسیدن ایام عزاداری حسینی در جریان رحلت آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی نیز حماسه‌های شکوهمند آفریدند که سران فرقه کفر را مات کرد زیرا در لوج غائله مزبور، فوت مرجع عالیقدر شیعه، مرحوم آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی اتفاق افتاد که به سوگواری بسیار عظیم و باشکوه مردم و برپایی تجمعات و تظاهرات چشمگیر مذهبی آنان در کلیه نقاط ایران (و از آن جمله قلمرو سلطه دموکرات‌ها یعنی آذربایجان و کردستان) انجامید و همین امر تصفیه خاک ایران از آن جماعت را تسریع بخشید و این مطلب تا بدان حد مشهور بود که مخبر السلطنه هدایت، سیاستمدار مشهور عصر قاجار و پهلوی نیز که میانه چندان با روحانیت و علمای دین ندارد، در کتاب «خاطرات و خطرات» خویش با عنوان «رحلت رهبر حقیقی رحمت‌الله علیه» می‌نویسد: «روز دوشنبه ۲۳ آبان [۱۳۲۵ شمسی] آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی، پیشوای شیعه جهان فانی را بدرود گفت و به رحمت ایزدی پیوست. در نجف اشرف به خاک سپرده شد. در همه ولایات، ادارات تعطیل و مجالس تعزیت برپا شد و

این تعظیم و تکریم تا یک ماه دایر بود و مردم از این مجلس به آن مجلس رهسپار بودند.»

هدایت در ادامه تصریح می‌کند: «تمام تدابیر سیاسی در مقابل هیاهوی [حزب] توده بی اثر ماند، بلکه [آن حزب را] تقویت کرد و بر جسارت ایشان افزود. در اوقات عزاداری [در مرگ مرحوم اصفهانی] عامه به حوزه توده‌های که رفتند صور [عکسهای] اجنبی را جای شمایل مولا دیدند. هجومی غریب شد. آن صور را کشند و دریدند و توده‌های ها را کافر خوانند. عوامی که فریب خورده بودند، هوشیار شده، از توده روگردان شدند. در تهران و تجریش، حوزه‌های توده پریشان شد.»

معروف است که کنسول روسها در تبریز، سراسیمه از موج دامنگستر تعطیل و عزاداری مردم در سوگ رهبر مذهبی خویش، به دموکرات‌ها گفته بود: «شما که می‌گفتید مردم را به کلی از نوع مذهب و روحانیت نجات دادیم و فاتحه دین در آذربایجان خوانده شده است، پس این عزای عمومی چیست که من در سراسر تبریز می‌بینم؟»

آرزویت بود عید خون همی!

پیرامون تأثیر رحلت آیت‌الله اصفهانی بر شکست توطئه‌های فرقه دموکرات آیت‌الله حاج سید علی آقای محقق داماد، استاد برجسته حوزه علمیه قم، ۹ شهریور ۱۳۷۴ شمسی به نقل از یکی از وعظ سابق مشهده مقدس اظهار کردند: شهر زنجان از مناطقی بود که در قلمروی نفوذ و سلطه حزب دموکرات و سران آن (پیشه‌وری و غلام یحیی) قرار داشت. دموکرات‌ها در دوران اوج قدرت خویش، در زنجان اعلام کرده بودند روز عید قربان، حمام خون راه انداخته و به کشتار وسیع مخالفین دست خواهند زد. در معنی، با کشتار مسلمانان، یک عید قربان حسایی به پا خواهند کرد.

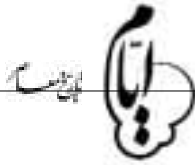
با اعلام این خبر، موجی شدید از اندوه و اضطراب مردم متدین شهر را فرا گرفته بود و هر چه عقربه زمان به عید قربان (دهم ذی حجه) نزدیک‌تر می‌شد، ترس و نگرانی عمومی نیز افزون‌تر می‌گشت. در این اثنا، ناگهان مرحوم آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی شب نهم ذیحجه (یک روز مانده به عید قربان مهیود) بیک حق را لیبیک گفت و پخش خبر رحلت آن مرد بزرگ، جهان تشیع و از آن جمله ایران و زنجان را در غزا و ماتم فرو برد. در زنجان نیز، همچون دیگر نقاط، مراکز کسب و کار تعطیل شد و مجالس ختم پرشکوه و متعدد یکی پس از دیگری برپا گردید. کوی و برزن سیاهپوش شد و مردم عزادار با شرکت وسیع در فوابع و اقامه دسته‌های غزا و سینهنرنی، شهر را جلوه‌ای تازه بخشیدند، که طبعاً خالی از تعریض و تعرض به سلطه عناصر ضداسلام نبود. بغض فروخته مردم متدین - که اندوه فقد مرجع شیعه، آتش در باروت خشک آن زده بود - منفجر شد و موج اشک و آه و ناله، خیلی زود جای خود را به آقیانوسی خروشان از پرخاش و اعتراض به عمل بیگانه داد و کار به جایی رسید

که در همان عید قربان مهیود، مردم ریختند و دفاتر حزب دموکرات را در سراسر شهر گرفتند و درهم ریختند و تخریب کردند و شهر را از سلطه دشمن مسلط، پاک ساختند و همین امر، زمینه و مقدمه پاکسازی دیگر نقاط آذربایجان را از دموکرات‌ها فراهم ساخت.

این معنی در شعر شاعران آن روزگار نیز آمده است: آرزویت بود عید خون همی/ از وزیرات شد آن ظاهر کمی مقایسه تاریخ فوت سید با زمان شکست فرقه دموکرات، موید این مطلب می‌باشد:

فوت اصفهانی: ۸ ذیحجه ۱۳۶۵ = ۱۲ آبان ۱۳۲۵
تهدید فرقه دموکرات به قتل عام مردم: روز ۱۰ ذیحجه(عید قربان) ۱۳۶۵ = شب ۱۴ آبان ۱۳۲۵
روز ورود قوای ایران به آذربایجان و شکست فرقه دموکرات: ۲۱ آذر ۱۳۲۵ = ۱۷ محرم ۱۳۶۶

مردک نادان ندانستی مگر/ مرکز دین است ایران سر به سر...
پانویشت‌ها:
۱. خود مرحوم علا این کلمه فرانسوی را که به معنی نفوذناپذیر و بی‌گذشت است، بکار برد - مهدوی دامغانی ۲. مهدوی دامغانی، دکتر احمد، سهم سیدالشهدا سلام الله علیه در نجات آذربایجان، رام‌اورد، ش ۵۵ (زمستان ۱۳۷۵) ۳ و ۴. بحران آذربایجان؛ خاطرات مرحوم آیت‌الله میرزا عبدالله مجتهدی به کوشش رسول جعفریان، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، صفحات ۳۱، ۳۲، ۳۳ و ۴۳ ● ربلی‌خلخالی، علی، عنایات قمر بنی‌هاشم به شیعیان، صص ۴۷۷ - ۴۷۵.



یادداشت‌های منتشر نشده آیت الله لنکرانی در تبعید کرمان چرا مرا تبعید کردند؟

راز یک تبعید

آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی (وکیل مجلس ۱۴ از اردبیل)، به رغم دوستی و همکاری (ظاهری) با قوام‌السلطنه، و نمایندگی از سوی وی در مذاکره با پیشه‌وری (اردیبهشت ۲۵)، در مرداد ۲۵ با فشار سفیر روس (سادیچکوف) از سوی قوام، همراه سه تن از برادران خود، به کرمان تبعید شد. راز این تبعید ۵ ماهه، تاکنون در تاریخ پوشیده مانده، اما خوشبختانه یادداشت ناتمامی از آیت‌الله لنکرانی مربوط به اواخر دوران آن تبعید وجود دارد که حاوی نکات مهمی از تاریخ معاصر ایران، و مواضع ضد استبدادی و ضد استعماری لنکرانی است. توضیح این نکته ضروری است که لنکرانی، ۲۲ سال پیش از این تاریخ، در مرداد ۱۳۰۳ شمسی نیز با فشار سفیر وقت شوروی (شومیاتسکی) توسط رضاخان به کلات نادر و مشهد تبعید شده بود. وی این دو پرده تاریخی را با یکدیگر مقایسه کرده و نقش قوام (در سالهای پس از کودتا) در تقویت بنیان دیکتاتوری رضاخان را مشابه نقش وی در سالهای ۱۳۲۶-۱۳۲۵ می‌شمارد. متن این یادداشت مهم را در زیر می‌خوانید:

سند شماره ۱

این یادداشت‌ها در جریان مساله [؟] کرمان شروع شده است.

موقعی که انگلیس‌ها حس کردند و باورشان [آمد] که من به واسطه استقلال سیاسی، از هر حمایتی محروم، فرصت به دست آوردند و در مقام کینه‌جویی از من و خاندانم برآمدند و به دست مظفر فیروز، مرا با سه برادرم تبعید به کرمان کردند. در مجلس [دوره چهاردهم] گفتم: من که نه فلسطین دارم و نه بادکوبه، چه خاکی به سرم بریزم.

آن روز شومیاتسکی و رضاخان و آن تبعید، و امروز، مدیحه سرایی‌های بی‌سیم مسکو از سردار سپه و حمایت از حکومت ملی!!! او، تا چندی [؟] در کلات و مشهد هم روح مرا معذب می‌کرد. خطابی که در روزنامه [اتحاد اسلام] رسماً به مسکو کردم و نتایج سوء سیاست شومیاتسکی را گوشزد کردم بر عصبانیت هر دو دستگاه افزوده بود. این، برای این که چرا می‌گویم و آن، برای این که چرا می‌فهمم.

خوب باید متوجه بود که وثوق الدوله، با دستگیری فیروز میرزا نصرت الدوله، از جاده دموکراسی به وسیله استفاده از عنوان حزب دموکرات آن روز (که منتهی به تشتت حزب تحت عنوان «تشکیلی» و «ضد تشکیلی» شد) [وارد شده و از] دسته دموکرات تشکیلی برای انعقاد قرارداد و ریشه کن کردن درخت دموکراسی از ایران، استفاده کردند و امروز هم قوام السلطنه (برادر وثوق الدوله) با دستگیری مظفر فیروز (پسر نصرت الدوله) عین گذشته را تکرار می‌کند. عجا تاریخ تکرار می‌شود:

۱. ترسی که در احمدشاه از آزادی و حاکمیت ملی ایجاد کرده بودند تسهیل در اجرای همان کودتایی کرد که طلایع عملی انقراض سلطنت خود احمدشاه و خاندانش بود.

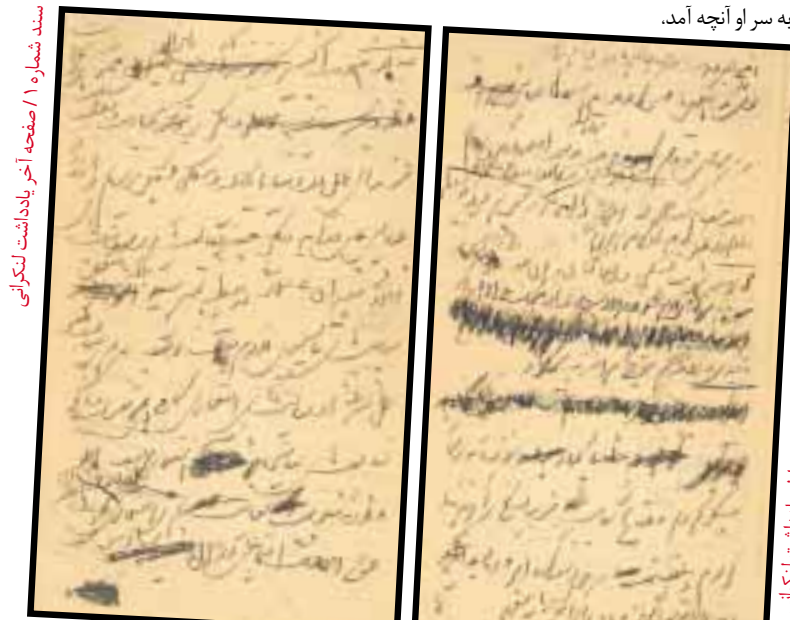
۲. رضاخان سرتیپ، اول خود را با صحنه شاه، سربازی شاه‌پرست و مطیع نشان داد و به وسیله ترساندن احمدشاه از حرکات ملی آزادی خواهان و کشیدن اعمال خشونت‌آمیز خودش نسبت به احرار به چشم احمد شاه، توانست رئیس دیویزیون، سردار سپه، وزیر جنگ، رئیس الوزراء، کاندیدای ریاست جمهور!!! پدر ملت!!! رئیس کل قوا، رئیس حکومت موقتی، شاه و شاهنشاه، و بالاخره دیکتاتور ایران، نابغه عظیم الشان!!! و مالک جان، مال، عرض، ناموس و همه چیز ملتی گردد.

۳. اولین رئیس دولتی که رفع موانع از جلو سردار سپه کرده قوام‌السلطنه است. قوام‌السلطنه به جای

این که از لحاظ مصلحت شخص خودش هم باشد قیام جنگل و خراسان و سایر قوه‌های بسته به آن دو را با کمک سردار سپه ریشه کن نکند و بعدها را هم به نظر بیاورد، او دلخوش بود که سردار سپه وسیله‌ای است برای خاتمه دادن به قیام‌های آزادی خواهان و با همکاری او می‌تواند بساط آزادی را برچیند و غافل از این که در حکومت ملی است که شخصیتها رشد می‌کنند. ولی وقتی قوام‌السلطنه به خود آمد که کار از کار گذشته و خودش به ضرب شاخ همان قوچی که خودش به چاقی آن کمک داده بود نقش زمین شده و آمد به سر او آنچه آمد.

آن بار هم، اغفال عملی حزب دست چپ به وسیله وزارت مرحوم شاهزاده سلیمان میرزا و صور اسرافیل و یکی دو نفر دیگر در دولت سردار سپه مقدمه امحاء حزب چپ و قوی شدن دیکتاتوری شد و این بار هم، آن بار هم، موقعیتهای مهم سیاسی و اجتماعی را عناصر چپ خودمان فدای الفاظ و فلسفه کردند و این بار هم.

آن روز هم عدم رعایت شرایط زمان و مکان از طرف عناصر چپ باعث شکست آزادی شد و امروز هم، آن بار هم، تظاهرات ضد دینی افرادی



سند شماره ۱ / صفحه اول یادداشت لنکرانی

سند شماره ۱ / صفحه اول یادداشت لنکرانی



رسمتان: ۱۳۲۵- آیت الله لنکرانی در تبعید کرمان

سند شماره ۲

تلگرافهای تقی‌زاده به حسین علاء در جریان بحران آذربایجان

تقی‌زاده و حسین علاء (سفیر ایران در لندن و واشنگتن) دو تن از دولتمردان عصر مشروطه و پهلوی هستند که در طول بحران آذربایجان مجدانه تلاش می‌کردند با طرح شکایت ایران از شوروی در شورای امنیت سازمان ملل، ایران را از چنگال تجاوزات و تحکیمات همسایه شمالی نجات دهند. به همین علت نیز در آن مقطع، آماج تبلیغات خصمانه شوروی و انذاب آنان در ایران قرار داشتند.

تقی‌زاده و علاء، البته در کارنامه سیاسی خویش خالی از خطاهای بعضاً فاحش نیستند (برای نمونه، تندروی‌های زینبار تقی‌زاده در صدر مشروطه که به تکفیر سیاسی وی از سوی آخوندخراسانی انجامید، و نیز «آلت فعلی»، او در ماجرای تمدید قرارداد نفت ۱۹۳۳ و دفاع ناشیانه‌اش از اصلاحات ارضی امریکایی شاه، قابل ذکر است) اما در این برهه حساس از تاریخ، مصدر خدمتی مهم به ایران شدند.

تلگرافهای تقی‌زاده به علاء در بهار ۱۳۲۵ شمسی

بی‌تجربه و یا مغرض در لباس آزادی خواهی، دین ایرانی را یکلی به نفع استبداد و سرمایه به کار انداخت و این بار هم.

انگلستان در ایران، همیشه از عکس العمل سیاست حریفش استفاده می‌کند. لیاقت انگلستان باعث شکست ما نشده، بلکه عدم لیاقت حریف باعث غلبه او شده است. چندی پیش از تبعید از طهران، در جمعی که احتمال قوی می‌دادم که حرف به روسها برسد

گفتم: باید روسیه رویه انبیا را پیش گیرد و فریاد حقیقی «مانزید منکم جزاء و لا شکر» از راه گوش اهل عالم، به قلب آنها جای کند. مع‌الاسف روسها قدر موقعیت اخلاقی خود را در دنیا نشناختند. در اوایل طلوع رژیم جدید هر قدر دورتر بودند نفعشان زیادتیر بود؛ هر [چه] نزدیکتر می‌شدند به جای نفوذ طبیعی، وسایلی برای خود تهیه می‌دیدند که درست باعث تنزل آنها از موقعیت طبیعی می‌شد.

و اگر حادثه شهریور ۲۰ و تحول اوضاع نبود کسی حتی از مرگ قوام السلطنه هم خبردار نمی‌شد.

آن دفعه، در حدود اسد (مرداد) ۱۳۰۳ در ریاست وزرای سردار سپه به کلات تبعید شدم و این دفعه در ۲۵ مرداد ۱۳۲۵ در ریاست وزرای قوام‌السلطنه به کرمان.

آن دفعه هم، دیکتاتوری و شکست آزادی از تبعید من شروع شد؛ و این بار هم.

آن دفعه، برای خلط مبحث، با تبعید من، اشخاص عجیب و غریب غیر متناسبی تبعید و توقیف شدند و این بار هم.

آن دفعه هم، سیاست بچگانه روسها باعث شکست ما و خودشان شد و این بار هم.

آن بار هم، سوسیالیست‌ها به طفیل خبط روسها پایه‌های قدرت سردار سپه را کار گذاشته و (با فرق اسمی) این بار هم.

نشانه‌گر اوضاع اسفبار کشورمان در طول اشغال آذربایجان است و نگرانی از سستی و انفعال قوام‌السلطنه در برابر روسها (که گاه موجب «بعضی ظنها» می‌شد) و نیز ناراحتی از شرارت‌های مظفر فیروز بر ضد مصالح ایران، در آنها موج می‌زند. این ناراحتی، زمانی که دفاع علاء در شورای امنیت از حقوق ایران- به جای قدردانی- با هتاکی مظفر فیروز (معاون سیاسی قوام) روبه‌رو می‌شود، به اوج می‌رسد و به قول تقی‌زاده در تلگراف به علاء: «البته در مملکتی که بوم فیروز، آواز بلند کند نطق طوطی شکرشکن خاموش می‌گردد.»

نکته قابل توجه دیگر، تأکیدی است که تقی‌زاده در آن شرایط دشوار، بر لزوم «همه‌گونه مهربانی و بذل توجه» به «علمای کربلا و نجف و روسای ایلات»، و ضرورت «حفظ ظاهر در اعمال و اخلاق و اظهار تقوا و دیانت و رعایت شعائر اسلام»، دارد و نشان می‌دهد که از مواضع افراطی و ناپخته خود برضد اسلام و روحانیت در صدر مشروطه، فاصله گرفته است.

به گزیده‌ای از تلگرافهای تقی‌زاده به علاء در فاصله فروردین - خرداد ۱۳۲۵ (که آقای ایرج افشار در کتاب «زندگی طوفانی؛ خاطرات سیدحسن تقی‌زاده» آورده‌اند، توجه کنید:

الف) باید در مقابل این توطئه‌ها مقاومت کنیم

سفارت کبرای ایران - واشنگتن [۴ فروردین ۱۳۲۵]

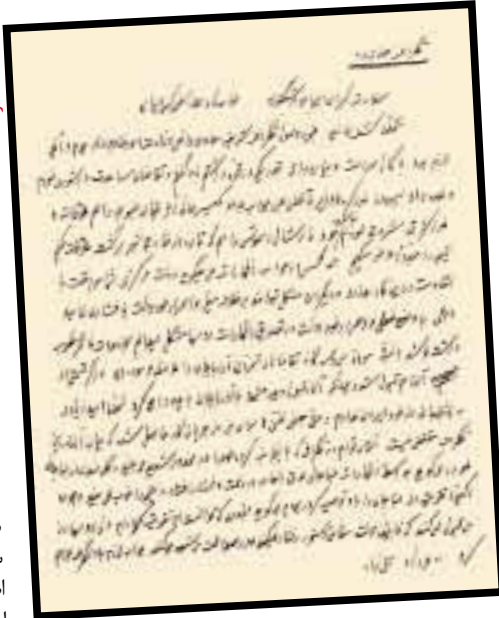
اخبار جراید امروز که حاکی از سستی خارج از اندازه طهران و افراط در رویه تسلیم و حتی ایرادگیری به جنابعالی بود، موجب تالم و تاسف فوق‌العاده شد. با آن که جنابعالی با نهایت حزم و مدارا و حتی ملایمت رفتار و فقط از حقوق حقه مملکت دفاع می‌کنید باز این همه احتیاط، کافی شمرده نشده و مؤاخذه می‌شود و متوقع هستند که آدم به میرغضب که سرش را می‌خواهد ببرد، قربان و صدقه برود. خواستم مراتب همدردی صمیمی خود را اظهار، و قدردانی خودم، [و] بلاشک کافه ملت ایران را از مقاومت دلیرانه جنابعالی اظهار نمایم. امیدوارم ابتدا دماغ سوخته نشوید و مردانه در سر مدعای ایران و حقوق آن بدون اعتنا به ناملایمات بایستید و از خداوند توفیق و تایید شما را خواهیم. آنچه استنباط می‌شود روسها به واسطه این افراط در تندگی به مقصود خود نایل می‌شوند. یعنی از مرگ گرفتند و ما داریم کم‌کم به تب راضی می‌شویم و در طهران آثار این دیده می‌شود که می‌خواهند به آنها وعده بدهند که اگر قشون خود را از ایران بردند، آذربایجان و امتیاز نفت را به سهولت و بدون گفتگو با قدری «شکر روی حب تلخ» در جیب خود خواهند داشت. ولی باید در مقابل این توطئه‌ها و فریب [دادن] ملت، مقاومت کنیم.

ب) کاش کسی اولیای امور را روشن می‌کرد

سفارت کبرای ایران - واشنگتن [۱۲ فروردین] حقیقت آن است که به نظر این جانب، جریان مذاکرات بین دولت ایران و روس با مراجعه امر به شورای امنیت، منافات دارد، خصوصاً مذاکرات محرمانه بر خلاف وظیفه صداقت به ملل متحده است و اگر خودمان کار را به شورا رجوع کردیم دیگر چگونه می‌توانیم مذاکرات خود و تقاضاهای روسها و پیشنهاد متقابل خودمان را از شورا که کار را به دست او گذاشته‌ایم مخفی بداریم. تصور می‌کنم هر موافقتی نسبت به تقاضاهای روس با هر نوع تعدیلی هم که بشود در واقع تحت فشار و تهدید بوده و آزادانه نیست و اگر لفظاً هم نیست در معنی شرط تخلیه ایران قرار داده شده و به ظاهر گفته می‌شود تخلیه بلاشرط است. کاش کسی این نکته را در طهران به اولیای امور روشن می‌کرد.

[در تلگراف دیگر، به همان تاریخ، به علاء می‌نویسد:] فوراً تلگراف لازم مؤکد در تایید منظور عالی به طهران کردم. تصور می‌کنم باید به هر نحو است شورای امنیت را زودتر از کلیه مذاکرات طهران مطلع ساخت و

روشن کرد که تقاضاهای ناحق روس اگر لفظاً شرط تخلیه قرار داده نشده باشد در معنی و حقیقت، شرط است و فقط در زیر فشار و رعب و تهدید، مذاکرات جریان می‌یابد و این فشار به حدی است که دولت ما جرات این را هم که بگویید «تضییقی در کار است» نداشتند و مجبورند اظهار آزادی عمل و نبودن هیچ فشاری بکنند. اگر مذاکراتی اصلاً لزوم دارد و تقاضاهایی



تلگراف مؤکدی در همان زمینه که شرح داده‌اید به جناب آقای قوام مخبره نمودم. بانگلیس‌ها هم مذاکره و مطالب را شرح می‌دهم. ولی شرط عمده همانا استقامت دولت ایران است. اوضاع آذربایجان بدترین آفت مملکت است و بیم آنست که با فشار روس، عاقبت در طهران تسلیم مدعیات خطرناک پیشروان متمرذین آذربایجان بشوند.

روسها اعلام تخلیه قطعی آذربایجان را عمداً به تأخیر انداخته‌اند که تا انجام موافقت دولت با آن جماعت، وعده تخلیه نداده باشند... خارج کردن موضوع ایران از دستور شورای امنیت [ابداً جایز نیست ولی برای این کار، کمک خود دولت لازم است. روزنامه تایمز مقاله بدی دو روز قبل نوشته و نسبت تجزیه‌طلبی به همه ولایات داده بود. پریروز جوابی نوشتم که در همان روزنامه درج شد.

د) وقتی بوم «فیروز» آواز بلند کند نطق طوطی شکرشکن، خاموش می‌گردد

[علاء] در تلگراف ۲۸ اردیبهشت به تقی‌زاده، ضمن اظهار نگرانی شدید از تلگرافها و اخبار تهران می‌نویسد:]

«معلوم می‌شود آقای قوام در مذاکرات با متمرذین آذربایجان، سست آمده است و حاضر شده‌اند با آنها کنار بیایند. حتی خودشان هم چنین اظهار رانموده و گفته بودند اعلیحضرت همایونی مانع این کار شده بودند. رادیو تبریز هم که گفته بود عناصر ارتجاعی، مانع پیشرفت مذاکرات و عقد قرار داد شده‌اند مقصودش لابد اعلیحضرت همایونی بود. به طوری که شنیده شد اعلیحضرت همایونی مایل به اعمال قوه بر علیه متمرذین می‌باشند و صلاح نمی‌دانند بیش از این با آنها از در مسالمت در آمد. ولی آقای قوام نظر دیگری داشته و عقیده دارند باید با آنها کنار آمد. حتی انگلیس‌ها به قرار معلوم آقای قوام را به مسالمت تشویق می‌کنند. البته آنها در توصیه این سیاست، منافع خودشان را در نظر دارند نه منافع ایران... باید آقای قوام را متوجه ساخت که روسها دوستی و حسن نیت خودشان را به یک بهای معینی نمی‌فروشند که ایران تکلیف خودش را بداند بلکه این را متصل در مقابل یک خواهشی... می‌دهند. همانطور که عقیده جنابعالی است راه نجات ایران، توسل به شورای امنیت است... ایران به مرحله چنان خطرناکی رسیده که اگر اندک غفلت شود ممکن است شیرازه استقلال به کلی از هم پاشیده شود.»

دارند باید بعد از تخلیه کامل [ایران از ارتش سرخ] به طور آزادی به عمل آید نه زیر کردار در گلو... الان در روزنامه یکشنبه اخبار جهان منطبقه لندن، که در کثرت انتشار [تبریز] اولین روزنامه دنیا است، خواندم که مخبر او پس از اظهارات ناشایسته آقای مظفر [فیروز] در تکذیب و تضعیف بیانات عالی در شورای امنیت، ساعت یازده شب پیش جناب آقای قوام رفته و از او در این باب استفسار نموده. رئیس الوزراء کاملاً جنابعالی را تایید نموده و گفته: آقای علاء کاملاً مورد اعتماد و تقویت من است و آنچه در نیویورک اظهار داشته تماماً صحیح بوده است. سواد نشریه... مزبور با پست تقدیم شد.

ج) بیم است که با فشار روس طهران تسلیم متمرذین بشود

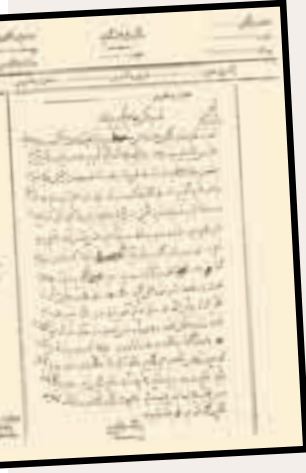
سفارت کبرای ایران - واشنگتن [۲۵ اردیبهشت]

دستور قوام به علا پیرامون استرداد شکایت ایران از شوروی در شورای امنیت

تلگراف قوام به علاء (۲۵/۲/۳۱)

واشنگتن - جناب آقای علاء سفیر کبیر ایران

متن نامه جنابعالی به عنوان دبیر کل سازمان ملل در دیلی نیوز منطبقه طهران، منتشر و در روابط ایران و شوروی تأثیر بسیار بد کرده است و جای تعجب است که با تجربه‌ای که باید در امور سیاسی داشته باشید چرا برخلاف دستور و نظریات وزارت متبوع خود اظهاراتی نموده دولت و شخص این جانب را در عسر و حرج می‌گذارید. من به جنابعالی تلگراف کرده بودم که چون هنوز قضیه آذربایجان خاتمه نیافته و ارتباط مستقیم با مامورین نداریم، هیئتی برای تحقیقات می‌فرستم و پس از تحقیق، تخلیه آذربایجان را به جنابعالی اطلاع می‌دهم. جنابعالی هم لازم بود فقط در زمینه همین دستور به شورای امنیت توضیح بدهید. آنچه را علاوه بر دستور گفته یا نوشته باشید در حکم این است که از طرف این جانب گفته و مراد محظور بزرگ گذاردن است، زیرا اگر بگویم نماینده دولت بر خلاف امر دولت اقدام نموده قبول نمی‌کنند و اگر اظهارات جنابعالی را تصدیق کنم با نظریاتی که در حل مشکلات و



رفع غائله آذربایجان دارم وفق نمی‌دهد و خود را به خدعه و تزویر معرفی نموده و «دوبل ژو» بازی نموده‌ام و از هدف خود که رفع مشکلات را با صدق گفتار در نظر دارم دور افتاده‌ام. این است که لازم می‌دانم فوری نامه‌ای را که به دبیر [کل] سازمان ملل نوشته‌اید پس بگیرید و فقط آنچه را که در تلگراف مورخه ۲۱ می‌با حروف لاتین توضیح داده‌ام، بیان نمایید و خارج از آن توضیح دیگری ندهید و جواب این تلگراف را برای اطمینان این جانب فوری مخبره نمایید. توضیحات دیگر، یا اگر ضرورت اقتضا کرد که مطالب دیگری گفته شود بعد به جنابعالی دستور خواهم داد. رمز شود.

احمد قوام

ه) دولت مرکزی با مقاومت، موافق نیست
[و تقی‌زاده در تلگراف ۷ خرداد خود، ضمن اعلام صحبت با دولتمردان امریکایی و انگلیسی پیرامون حمایت از ایران در شورای امنیت می‌نویسد:]

همه کس در جواب اظهارات من می‌گوید دولت مرکزی شما موافقت با مقاومت در این کار ندارد و دیگران مشکل بتوانند برخلاف میل و اصرار خود دولت، پافشاری نمایند... با وضع فعلی و اصرار خود دولت، در تصدیق اظهارات روسها، مشکل می‌دانم مجاهدات ما ثمرمطلوب داشته باشد. البته مواد سی و سه گانه تقاضاهای متمرذین آذربایجان را ملاحظه فرموده‌اید و اگر قسمتی از آنها هم قبول شود، چنان‌که آثار قبول دیده می‌شود با آذربایجان باید وداع کرد. شخصاً امید زیادی به پشتیبانی از خود ایران ندارم و حتی بعضی ظنها برای من از جریان کار حاصل شده که بیان آنها در این تلگراف مقتضی نیست...

و) جلب قلوب علما و روسای ایلات لازم است

[در تلگراف ۱۴ خرداد به علاء، ضمن اشاره به اوضاع فوق‌العاده خطرناک ایران می‌نویسد:] تا دلبستگی مردم به آذربایجان و از دست ندادن آن ایالت، خود، وسیله مؤثری برای فشار از طرف متمرذین آنجا و همدستان طهرانی آنها شد که همه مقاصد خود را پیش ببرند. با مخالفت حکومت مرکزی نسبت به دخالت شورای امنیت و دول دیگر در جلوگیری از افسادات غیرمستقیم روسها، این رویه موجب پیشرفت نفوذ و تسلط کامل روس شده و بیم آن است که عاقبت «هم پیاز را بخوریم و هم چوب را»، هم آذربایجان مجزا می‌شود و هم مقاصد حضرات به زور آنها در طهران و باقی ایران پیش می‌رود و عاقبت، حکومتی مثل لهستان و یوگسلاوی پیدا می‌کنیم و به حوزه قلمرو نفوذ و اطاعت مطلق از روس می‌افتیم... در باب مشکل بودن موقع اعلیحضرت همایونی، کاملاً متوجه هستم و تصدیق دارم و شاید حالا تنها تکیه‌گاه وطن‌دوستان حقیقی شخص ایشان باقی مانده است...

[ولی] باید حوصله فوق‌العاده و صبر و مدارا به خرج داده ناملایمات را ندیده و نشنیده گرفت و با تمام قوای خود مشغول جلب توجه قلوب عامه و علماء و مردمان متدین و طبقه پایین بوده؛ در اصلاحات اجتماعی برای رفاه حال فقراء و زارعین پیشقدم شوند و از طرف دیگر اشخاص و رجال متین و وزین خوشنام را به خود نزدیک کرده و از نزدیکی به اشخاص مخالف میل عامه و مخصوصاً متمم به ارتباط با خارجیان خودداری نمایند و نیز عناصر صالح و با نفوذ صاحب منصبان قشونی... را به تمام وسائل به طرف خود جلب کرده و با همراهی این عده... با رئیس الوزرای فعلی نیز آنچه ممکن است برحسب ظاهر گرم گرفته و صفا و یگانگی نشان داده از ایشان تقویت کرده و او را تشویق به مقاومت با جریانات ضد مملکت نمایند... شاید به این طریق احساسات و غیرت این مرد [= رئیس‌الوزرا] تحریک شود تا قدری مقاومت نماید...

نسبت به علمای کربلا و نجف و روسای ایلات نیز همه‌گونه مهربانی و بذل توجه و جلب قلوب لازم است، لکن همه این کارها به حد اعتدال و به طور متانت و طبیعی و بی سر و صدا و بدون تظاهر باید به عمل آید. حفظ ظاهر در اعمال و اخلاق و اظهار تقوی و دیانت و رعایت شعائر اسلام هم لازم است که نتوانند ایرادی گرفته بر سر زبان‌ها بیندازند... می‌خواهم اظهار تاسف فوق‌العاده خود را واقع اخیراً که روی داد و نسبت به شخص جنابعالی قدرشناسی و حتی خشونت واقع شد بنمایم. ترک مجاهدت و مدافعه عالی از حقوق ایران در شورای امنیت، صدمه بزرگی به مملکت بدبخت بود و متحیرم که نتیجه آن چه خواهد بود.

البته در مملکتی که بوم فیروز [= مظفر فیروز] آواز بلند کند، نطق طوطی شکرشکن، خاموش می‌گردد. مع ذلک امیدوارم این حوادث را در دل نگیرید و دماغ سوخته نشوید. این گونه شهادت در راه دفاع حق، افتخار دارد نه تنگ...



به کوشش سکینه کریمی

برای یک سر، هزار سر فدا خواهد شد

در اینجا رئیس دفتر تعظیمی کرد. اما حرفی نزد. بیات پرسید فهمیدید؟ عین این جملات را می گویند. رئیس دفتر گفت: آخر، جناب آقای استاندار، بیات پرسید آخر... چی... مگر حرفی داری؟

آخر... گفتن این حرف برای من خطر دارد. بیات با تعجب پرسید: چه خطری... مثلا چه کارت می کنند؟ رئیس دفتر با گردنی کج گفت: قربان، گفتن این جملات ممکن است سر مرا به باد دهد. بیات گفت: مطمئن باش در آن صورت زندگی همه شان را دولت تار و مار خواهد کرد و لاقط هزار نفر از آنها سرشان را به جبران این حادثه از کف خواهند داد.

رئیس دفتر استانداری با صدایی دو رگه و لهجه ای ترکی گفت: آخر قربان در میان این یک هزار سر هیچکدام برای این تن، که در مقابل شما ایستاده بهتر از من شایسته و برازنده نیست...

بیات از این حرف خنده اش گرفت و رئیس دفتر را مرخص کرد.

سهام السلطان بیات در سال ۱۳۲۴ از طرف دولت، استاندار آذربایجان شد و برای ختم غائله آذربایجان به آنجا رفت. یک روز بیات از جنگلک بازیهای پیشه وری و غلام یحیی (که مرتباً گزارش می دادند چنین کرده و چنان فتنه بر پا می نمایند) عصبانی شد، زنگ زد و رئیس دفتر خود را خواست. رئیس دفتر استانداری آذربایجان مردی مسن و موقر بود، وی همین که وارد شد، تعظیمی کرد و ایستاد. بیات گفت: شنیده ام که حزب دموکرات و پیشه وری در آذربایجان خیلی شلوغ کرده اند.

رئیس دفتر تعظیمی کرد و گفت: از آن که شنیده اید حتی بیشتر... بیات با قیافه ای جدی گفت: حالا خواهشمندم از جانب دولت (که من نماینده رسمی و تام الاختیار آن هستم) پیامی برای پیشه وری ببرید... رئیس دفتر تعظیمی کرد و گفت: قربان هر چه امر فرمایید اطاعت می کنم...

بیات به دنبال حرفش افزود: به ایشان بگویید دست از این رجاله بازی بردارند والا همه شان را تعقیب و توقیف و به شدیدترین وضعی مجازات می کنم.

قرائن نشان می دهد که پس از خاتمه جنگ جهانی دوم میان، شوروی و انگلستان تفاهمی صورت گرفته بود که شمال ایران منطقه نفوذ شوروی و جنوب ایران منطقه نفوذ انگلیس باشد. لذا در جریان بحران آذربایجان، انگلستان سکوتی راز آلود داشت و حتی مایل بود که ایران شکایت خود از روسها را از شورای امنیت بازپس بگیرد. امری که کاملاً به نفع شوروی بود.

در این میان دولت و به ویژه مظفر فیروز، معاون نخست وزیر نیز نقشی بازی می کرد که به گواهی اسنادی که در بخش نهانخانه ارائه شده است، مورد انتقاد تقی زاده و حسین علاء نیز بود و با آنان که سفارت ایران در لندن و واشنگتن را برعهده داشتند، اختلاف جدی داشت. کاریکاتورهایی که برای این بخش برگزیده شده، نشان می دهد که توافق پنهانی روس و انگلیس در بحران آذربایجان، در آن زمان نقل محافل بود و در مطبوعات نیز به زبان هنری بازگو می شده است.

طرح های شماره ۱ و ۲ و ۴ تجزیه به ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس را بیان می دارد و طرح شماره ۳ به کمیسیون سه جانبه (قیمومت) مرکب از روس و انگلیس و امریکا اشاره می کند و هدف آنها را - که بلعیدن ایران است - نشان می دهد.

شوخی در محافل جدی، صص ۶۲ - ۶۱



شماره ۱ هفته نامه صبا سال ۳ ش ۱۱

شماره ۴ تهران صبا، ۱۳۲۵/۵/۱۳

شماره ۲ هفته نامه صبا، سال ۳ ش ۱۸

شماره ۳ هفته نامه صبا، سال ۳ ش ۱۸

گنجینه

به آذربایجان عزیزم

زنده یاد، استاد سیدمحمد حسین شهریار شهیار سخن، در پاییز ۱۳۲۵ در ترحیم مردم آذربایجان برای پاسکاری - وطن اسلامی - از ایادی تجزیه طلب شوروی، قصیده های بلند سروده که ذیلا می خوانید:

«روز جنبازی است ای بیچاره آذربایجان! سر تو باشی در میان، هر جا که آید پای جان ای بلاگردان ایران! سینه زخمی به پیش تیر باران بلا، باز از تو می جوید نشان کاخ استقلال ایران را، بلا بارد به سر پای دار، ای روز باران حوادث، ناودان! زیر آن باران آتش، چونی ای کانون انس؟ دود آهت تا که را آتش زند بر دودمان دیگران را، نامه صلح و صفا بارد به سر در شگفتی پس ترا، آتش چرا بارد به جان؟ آن که لاف دوستی زد با تو، آخر با تو کرد آنچه کس با دشمن خونخوار خود نپسندد آن دوست از دشمن نداشتی و تقصیر تو نیست راست بودی و نبود از دوستانت این گمان لیکن اینها دشمنان کردند، از ایران مرنج دوست را قربانی دشمن نشاید کرد، هان! اختلاف لهجه، ملیت نژاد بهر کس ملتی با یک زبان، کمتر به یاد آرد، زمان گر بدین منطق ترا گفتند ایرانی نئی صبح را خواندند شام و آسمان را ریسمان

تبریز دریادل

این سروده بلند، در ادامه به توصیف طبیعت آذربایجان و مردم غیور آن می پردازد و سپس در وصف تبریز چنین می سراید:

این همان تبریز دریادل که چندین روزگار سد سیل دشمنان بوده است چون کوهی گران این همان تبریز، کاندر دوره های انقلاب پیشتاز جنگ بود و پهلوان داستان این همان تبریز، کز خون جوانانش هنوز لاله گون بینی همی، رود ارس، دشت مغان با خطی برجسته در تاریخ ایران نقش بست همت والای سردار مهین، ستارخان این همان تبریز، کامثال «خیابانی» در او جان برافشانند بر شمع وطن، پروانه سان در قصیده «مهمان شهرپور» نیز علی الظاهر، استاد به خروج سربازان اجنبی از ایران اشاره دارد، آنجا که می گوید:

خوان به یغما برده آن ناخوانده میهمان می رود آن نمک نشناس بشکسته نمکدان می رود از حریم بوستان، باد خزانی بسته بار با سپاه اجنبی، از خاک ایران می رود گرچه بام و در به هم کوبید صاحبخانه را خانه آبادان، که جغد از بوم ویران می رود نرگس شهلای من! بکشای چشم از خاک و خون کز سر راه چمن، خار مغیلان می رود این که نه دست ستیزت بود و نه پای گریز! آن بالای امتحان، زین مهد عرفان می رود قحط و بیماری و ناامنی و فقر آورد و رفت گر بماند زخم، باز از سینه پیکان می رود

آقای پیشه وری کاش دستم شکسته بود!

در زد و خوردهایی که بین فدائیان و عشایر وطن دوست شاهسون روی داد پای یکی از فدائیان آذربایجان مجروح شد و پزشک بیمارستان دستور داد پایش را ببرند. فدائی از بریدن پای خود جلوگیری و تقاضای ملاقات پیشه وری را کرد و چون صدر فرقه به نام بازدید بیمارستان به اطاق سرباز فدائی رفت، سرباز با تأثر به او گفت: می خواهند پایم را ببرند!

مانعی ندارد. در راه وطن باید از جان و مال گذشت.

خواهش دارم قبلا دو دست مرا ببرند بعد پایم را!

زیرا اگر آن روز دست نمی زدم و باشاسون «زنده باد» نمی گفتیم امروز پایم بریده نمی شد!

خواندنی ها، ۱۳۲۵/۸/۲۱ به نقل از روزنامه وجدان

تخلیه ایران

روسها می گویند تا موقعی که یک سرباز انگلیسی در ایران هست، محال است ایران را تخلیه کنند.

انگلیسی ها می گویند، محال است یک روز زودتر از روسها از ایران بروند.

یک افسر شوخ امریکایی وقتی این قضیه را شنید گفت: فقط یک راه حل هست: باید ایرانی ها ایران را تخلیه کنند.

خواندنی ها، ۱۳۲۴/۸/۱۲ به نقل از روزنامه صبا